

بسم الله الرحمن الرحيم

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4557

الحمد لله

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم

ای درنگ و پوی تو ز آغاز
عقای نظر ملتد پرواز
اوج تو ز مرغ بال گداز
برکت گرشه تار موبست
در نیروی تارک قلم نیست
به شدار که باوش آفتابین است
عجرت سر او دوخت کرده
ن بزرگی دستون است

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ای درنگ و پوی تو ز آغاز
عقای نظر ملتد پرواز
اوج تو ز مرغ بال گداز
برکت گرشه تار موبست
در نیروی تارک قلم نیست
به شدار که باوش آفتابین است
عجرت سر او دوخت کرده
ن بزرگی دستون است

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قولی که در هر خطی که در این کتاب است...

بسم الله الرحمن الرحيم

Handwritten text in a decorative border at the top of the page.

Handwritten text in a decorative border at the top of the main text area.

وزیر بار صنوبری چمن زار
 بسپر دبدست باد خاکشن
 چنبد زبان دل ز مو جش
 دل به زبان چمن چمن کرد
 یک کلاه بیارده در افراخت
 چون منتظر آسمان رو آفت
 قندیل خرد برشته نور
 خاکی به سپهر کرد بازی
 خود رفت درون باغ و درخت
 از کبک او دماغ شکفت
 هر گل هزار پرده سر زد
 هم سبزه بپای سر افتاد
 هر سر و لب خود قدم زد
 ز نیگونه که کرد گلشنه
 نقش بجای خود قسم زد

انگشت لب جهان گل بار
 بگریزد ز آب خاک پاکشن
 باد بکیر چو داده به آبش
 زمین باد که نام او سخن کرد
 صفتش که بنای تن بر افراخت
 بر کرسی دل کشید طاقی
 اوخت دران مقرران دور
 از قوت او سپهر راندی
 باغی زد و نقش بر لب
 باغی که چو باغ باغ شکفت
 بر غنچه به بصر نقاب در زد
 هم لاله گرفت پایش شاد
 بر شکل بجای خود عسل زد
 ز نیسان که نمود باغبانی
 به لوح به جود چون شکر زد

Handwritten text in a decorative border on the right side of the main text area.

نقد و فارسی

Handwritten text in a decorative border on the right side of the page.

Handwritten text in a decorative border at the bottom of the page.

Handwritten text in a decorative border at the bottom of the page.

[illegible]

هم مشغول بقفل تاب زاده
در چشم شمار جلوه گاهش
خوشید از و بیم گشته
از سیر یقین زده گمان را
عالمش بحمد معارج عین
پوشیده بسیر این خزان
گنداشته در مکان مکان را

وله

حساب شبی چو وصل هموز
 خشنده به پر تو اله
 تابان ز فلک فروغ جاوید
 بطنش ز فروغ عالم افزون
 شامش که گل سحر نموده
 بر روز کشید پرده نور
 نور از بی خال او سیاهی
 ز انسان که ز شیشه ناخوشید
 آهستن صد نثار نور و
 صبحی به سحر در کشوده

(Faint handwritten text from another page)

[illegible][illegible]

سلطان سید احمد خان
 در خواب فیض احمدی
 از آن بزرگوار که در میان
 کائنات نشسته بود
 محفل خود را به نام کائنات
 آورد و از آن کائنات
 با وجود او که در میان
 چرخ صفتی
 چون چرخ است
 بسیار است
 و از آن کائنات
 صدرا که در میان
 جهان ملک است

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹

زین شوق در آسمان نه گنجید
 چون چرخ بپر کشید جامه
 چون زین عثمان اختیارش
 با عشق صدای شوق در آید
 در محله اسید و همیشه
 چرخ شمشیر سیرایان
 اول چو کشاد در خراش
 آمد بقیام آداب
 دیوار و درش سجود کردند
 تا گرم نهند درون قدم را
 جلباب خفا پیش برخواست
 رود من اگر نشست خاکش
 ز آنجا که زبان بکام او بود
 ارواح پیران رسیدند
 افتاد سجده در پیش

و بالمره جهان را بخت
 منطقه بست و هم عامه
 قوت عثمان و شد سوارش
 را راه طلب پیو یه سم داد
 سر را بختقیش
 از جو جسم رکاب سایان
 بخت به سجد الحرامش
 منبر بر کعبه از در چو محراب
 شکرانه این دروید کردند
 و بخت گشته شد حرم را
 تا کعبه جای خورش بر خاست
 از دهن کعبه کرد پاش
 انصه دوین مقام او بود
 در ساحت قدس صفت کشیدند
 او پیش وصفوت انبیا پس

تندیس فارسی

گشت به فن نه درین
کای جادو این کس
دای لب این نهن ای
جنید و شمس کای
نمودت کس کای
خوشید از کس کای
کای کس کای
ن در کس کای
ن در کس کای

[illegible]

و لا شك ان هذا هو الحق

دستار می رخ این چنین کن از نکتہ علم باده برش	روشن تر از یخ سخن سخن کن صدوقی ز مدح شاه برش
گلشنی صبح معالی بر گلشن کشور با قهر و اختر او مظهر جلال	گلشنی شب بر و ششانی ای دور که در سوخته ۱۲
روشن چو جبین صبح خیزان نگزشته از آن فسر و غالا	فیض از در و بام چرخ ریزان دایمان سپهر نور بالا
در بای حضور سوج و دیوج بر وجه سفید فیض نیران	خورشید ظهور اوج و در اوج چون ابر سفید قطره ریزان
بر بسته فلک طراز والا افشاده کرانه تا کرانه	بر داشتہ روز سرب بالا صد جوش و خروش در زمانه
از نور سحر شب ز دوائی از فیض فشانده گل برایم	صد شمع بدست روشنائی خورشید ز چرخ و شاه از بام
آن گل که از و بروز گاران سن برده نقش ساوگی راه	در یوزه بو کند بهاران دل همچو سفیده سحرگاه

نظمین فارسی

الاس فشانده چشم عشاق
نه جلوه سخن از بهار دوان
در زمین نظرم بسازان
عشقت بدم افسید کلاه بستان
برکت لطافتی بستان بستان
دیدم گلستان در گلستان
نظاره قریب رنگ و بستان
نظاره دور نظر بستان

Handwritten marginalia in various styles of Persian calligraphy, including Nasta'liq and Shikasta, surrounding the central text and table.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين

۱۶

فروغش زاراند تا که از
آتشش زاراند تا که از
آتشش زاراند تا که از
آتشش زاراند تا که از

بجز کرم کل ستاره و ماه
شاهنشاه بارگاه عالم
سلطان خلافتش و خلیفه
هم دولت از لعینش نازان
آن بسته بدین و دولت آیین
بریان ظفر ابوالخلف
زانش ز شرف عظم
برتر ز خیال عقل و طلا
از رفعت این خسته القاب
هم که از و سپهر یایه
زین که که در بغضی فال
مجموعه گل خط جبینش
اقبال طراز ملکین یافت
در دم نیاید از سترگی
در باره آسمان سراد

کلمه سته دخت شهنشاه
او برنگ نشین خلب آدم
برخت خلیفه بن خلیفه
هم دین ز نشاط سرفرازان
فرخنده جلال دولت و دین
میتا می زان شاه اکبر
دانش ز جلال اسم اعظم
ما که بر شاه تقا لے
سبز زده یا بفرق محراب
هم خطبه از و بلند یایه
در زر گفتش قبل
نه واره حلقه بگینش
کین خطبه و سکه و نمین یافت
و عقل نخبه از نزرگی
ناموس دو کون انفراد

فروغش زاراند تا که از
آتشش زاراند تا که از
آتشش زاراند تا که از
آتشش زاراند تا که از

ملک فیسی

بست جهان تاج روی
بست جهان تاج روی
بست جهان تاج روی
بست جهان تاج روی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين

چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است
 چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است
 چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است
 چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است
 چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است
 چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است
 چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

تا که معین کار و بارش
 بار و جهان نهاد بر خویش
 عهد طریقش بر روزگار
 خلقش بچمن نسال داده
 نازان و چمان بگرد و گیس
 حکمش چو بفرق برزند یک
 صدف بخت دونه روبرویش
 اطلال بختش ز خوشیانش
 سنجیده دل خرد پزومش
 ساقی قرابه سبک دست
 تا که سکه از جانیان بند
 کرمی نقشش ز رواج داده
 خلقتش که نصیب خود گرفت
 خون خورده زمانه از بختش
 یک تابش که جلال کرده
 تو فین و فین گیر و دارش
 بابر غزون سبک روی بختش
 چون داده بوسه بهاران
 عدش بی عتال داده
 چه همیست با جمیع بخشش
 در دونه خسروان فتنه یک
 صد عقل خنجره موموش
 جز زنده ز دست او پریشان
 لرزیده سپهر از شکویش
 ساقی شکن حریف دست
 اسید بهیم داده پیوسته
 آتش بدش خنداج داده
 همه شیر دایم سوگرفت
 رم کرده فلک در و رانشش
 او رنگ شمشیر ز کمال کرده

این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است
 چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

چو بوی از این که در آستانه باد که بر آستانه خورشید و ماه و ستاره است
 اگر که آفتاب نیست دارد در این کجاست زینکه در آستانه آفتاب است

دوستی
رفاقت و دوستی و عدل و خوشن
جاری و راه خوشن
مردان و زنان و خوشن
دوستان و دشمنان و خوشن
فیاض و وفاداری و خوشن
فیاض و وفاداری و خوشن

بازید ۲۴ ساله قول که اگر آره اسپه بر اجناد خوش رفتار کی بکلیت بهر و کلاخ دوم تا نه در دو روز و یک شب از آن وقت که من از راه شعی گمانم از دست خودم دور

فانی

[illegible]

Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory verse.

Handwritten text in the top section of the main body, possibly a preface or a specific stanza.

از سفر زمانه برده مستی
بر کون و مکان گشت سبایه
شاهان شهنشاهان گشت
چون ترسایان میانگ ناتوس
هم شب به صاف و هم شب بخون
افزوده جمال بر جانش
از ستایش ستون قبال
دادار پرست دود گستر
چون باد صبا بصبح خیزد
رود روز صبح و دشت برگون
عبارت از عباد و عجم
چنین دو جهان گشت بستی
درویشی او بباد شاهای
دزد و دغ و سر و کج کلاست
با خسرو گل نشد برابر
تارک نرین و پای بر تخت

در شمع خود بچیره دستی
تخت روان سپار پای
فیلی که اگر روز جنگش
بنهند ز سر کلاه ناموس
رفتند گشت فتنه منتون
شاهی که جلال بر جلالتش
بنهاد قضا بکاخ اجلال
دانا دل و در دهن پرور
چون نکست گل بعبقر نیر
بنهاده بفر نصرت و عون
پیشانی از فروغ مندی
کین ز پی جهان پناهی
شاهان دگر ستاج شاهند
نگر گشت که نماد تاج بر سر
بافت و فاش دولت و نیت

Handwritten text in the right margin of the central section, continuing the poetic theme.

نقد من فارسی

Handwritten text in the right margin below the central section.

Handwritten text in the right margin of the top section.

Handwritten text in the right margin of the bottom section.

Handwritten text in the bottom section of the main body.

Handwritten text at the bottom of the page, likely a concluding verse or signature.

[illegible][illegible]

۲۳

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

آفرید نوید بادشاه
 سکه بک نشا طراز و کلاه
 بخت خضر وقت و دیار
 بخت که با کرد و بخت
 فرزند ملک و بخت
 آن ملک حکایت و بخت
 خوشتر نوای از غزل بود
 به خاتم از این سخن بود
 بخت از این سخن بود
 بخت از این سخن بود

Handwritten marginal notes at the top of the page, likely in Persian or Arabic script.

Handwritten text in the upper section of the main body, possibly a title or introductory lines.

<p>تا از مژه چون بره کشدم چشمه کبره گذار کردم کردم هوا به مجلس شاه تا بنده روی پر چشم بیجا بر روی زمین و آسمان باز خاکش چون بنو بهاران هر ذره رفسر بادشاهی در شگارش ببند تقدیر نیز در بگذاشت پیش فرستم خود را قدر که خود کشیدم خشمده روی مقابل تخت بگذاشتم ازین در ادب نیز من بودم و دل درین تگابوی دل گفت من که نخره راه است گر چنین با بگویم او در گزیت</p>	<p>بر هر مژه هستی نهاده ام چشمه و گرسن منتا کرده ام با چنین کباب و بوس و نگاه رفت شکن سحر مینا با در که کسب ریاهم آواز رفتش چنین تا حیداران میتافت به پر تو اله او خسته آسمان چون تیر و آنجا نفس ز خوشی فرستم زان در بدر و گرسیدم در دوزخ گرسن بلندی سخت کو من گذارشته به بلین من بابل دل من سخن گوی وین کعبه که ام قبله گاه است در چرخ مشکوه این قدر نیست</p>
---	--

نکته فارسی

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the page, continuing the text or providing commentary.

Handwritten text in the lower section of the main body, below the central couplet.

Handwritten text in the lower right corner, possibly a signature or additional notes.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است

سیاره پی سپید سوزی از سجده جلالت چهره دادم نزد یک آسمان شستم پیرهن ماستاب شد تنگ هر سو تخم زلف سارگی بود حار و گراشتن دم ما آتش بنی قلم در افکن برکش رقی سخن تازه جان را بنوش باز گشتی است دانی تو شرمی بوسه سفتن بر بند طراز جاودانه عشق نل و خوبی دمن را بوی شود گشت همچو بوی دیباچه کار نامه خویش در سفر نغمی کمن ریز	مستاب بر آفتاب سوزی دریا سیر سر نهادم پیوند زینبیاں گستم بخت کز شوق کرد آهنگ دل هوج و دیده بارگی بود گفت ای چمن ز شبنم ما از دل شرمی بدم و افکن در دم سخن فسون تازه در بند عشق سرگشته است آمد تو چون عشق گفتن زین گشت بد این زمانه نوساز فسانه کمن را راز دل نیکوان بگو گو بنای بنوک خانه خویش صد غم در در سخن ریز
--	--

در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است

نقد فیاضی

در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است
 در این کتاب که در این راه است

نابشور کهن بکاوشش آورد
 گیرد چو دولت تراوشش آغاز
 هر دل بهزاجان ببالد
 گرد و هر غم سبالد پردرد
 آن درد بود که در عشق است
 از خواندن این فسانه راز
 مو بر تن من ز بیم برخاست
 کین زور نه کار باز دم بود
 رفت از کفم اختیار بیرون
 هر حرف که نقش این سبیل بود
 هر پرده که این نوای بر داشت
 لیکن حکیم نداشت از بیم
 آنرا که شد آسمان بفرمان
 آنکه برضای او قضا رفت
 تفسیر قضا نه توان داد

خون کن دل در تراوشش آورد
 هر قطره خون ولی شود باز
 هر جان بهزاجان سبالد
 هم ناله پرد سبالد از درد
 دین در حریف مرد عشق است
 کش خواند من فسانه پرد
 دودی ز دل در بیم برخاست
 دین سنگ نه هم ترازم بود
 که ز حسله بود کار بیرون
 شورابه چشم و خون دل بود
 در پرده تراشه جگر داشت
 جی پاره دلم الغبه تسلیم
 فرمان بزور زمین چه دران
 باید برشش از سر رضافت
 زورم دید آنکه این گمان داد

در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است

در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است

ملکوت فارسی

در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است

در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است

در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است

در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است
 در این فسانه که در این کتاب است

ملکین فارسی

زین خلاف گم برهمنه
 برزخه که بر نه غم برین ساز
 گیرم ز نوای سندی آتنگ
 بر فارسین ازین میانی
 زین سند دل نبوده بربنگ
 خاک تر ویرینو یان
 از عقل کشم نقاب آردم
 دل خون کنم و جب که گدازم
 از خانه تنور دل بکا دم
 خیز و چو دم بر رفته
 کوی بگم بگلک سرباز
 بر سینه که پرورم برین خوی
 هر لاله که درش ز خون لال
 از ابرو دیده گل بسا دم

ز نار بگردن زمانه
 ناقوس فلک کنم پر آواز
 در سلوی دوری ز غم خنک
 آتش بمرم بار میخانه
 پیشانی صبح را دم رنگ
 سربایه بمرم سده سیان
 بیگانه عاشقی گنم گرم
 تا که عشق بر طرد از م
 طوفان طوفان جب که ترا دم
 دریا طلسم به بیخماسنه
 جوی بمرم ز چشمه راز
 از آتش دل شومش روی
 از دو جب که بر و نیم خال
 وز خون سیه بنفشه کارم

بمهر کوی بیخاک
 دریا شلفا غم ازین
 دوی بیخاک
 گشت بوی تو در دین

آنکه در غم
 منکر عیادت
 فانی از غم
 فانی از غم
 فانی از غم
 فانی از غم

خود را به برون در گذارم
 در غم خنک
 در غم خنک
 در غم خنک
 در غم خنک
 در غم خنک

دیده خنک
 سالان غایت
 در غم خنک
 در غم خنک
 در غم خنک
 در غم خنک

بمهر کوی بیخاک
 دریا شلفا غم ازین
 دوی بیخاک
 گشت بوی تو در دین

بمهر کوی بیخاک
 دریا شلفا غم ازین
 دوی بیخاک
 گشت بوی تو در دین

بمهر کوی بیخاک
 دریا شلفا غم ازین
 دوی بیخاک
 گشت بوی تو در دین

بمهر کوی بیخاک
 دریا شلفا غم ازین
 دوی بیخاک
 گشت بوی تو در دین

بمهر کوی بیخاک
 دریا شلفا غم ازین
 دوی بیخاک
 گشت بوی تو در دین

بمهر کوی بیخاک
 دریا شلفا غم ازین
 دوی بیخاک
 گشت بوی تو در دین

بمهر کوی بیخاک
 دریا شلفا غم ازین
 دوی بیخاک
 گشت بوی تو در دین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

آتش زخم این دماغ تر را
با عشق گنم زمانه سادی
صد غم طه بخون دهم قلم را
از آب جگر زبان خسته
هر رازی سوری و سمن را
نقش بکشم به صفح گل
کاسوده گنم دماغ حبان را
از نکته کینم نمک فشانم
پرورده نم چو مغز بادام
محمل کش بار عشق گردم
صد قافله در دیار دارم
سیردم گدزم ز صد خطر گاه
شبگیر می میر کاروان بین
من می برش بنگد به عرش
من می نمش بگری دل

از آب برآرم این جگر را
و ششوه این جگر گدازی
تا تا زگی بود فرسم بر ا
شویم ز پئے سواد نامه
بر دی سهر و نشین را
حل ساخته برگ و شاخ و سنبل
آن نخله ساشوم زبان را
بر ماند ما س آسمانه
صد لقمه چرب و نرم در کام
رو نوق ده کار عشق گردم
در سینه مستاع یار دارم
بار یک روان نور دم این راه
صد قافله از پیهم روان بین
این لعل که بود نفع این فیض
این لعل که دشت پای در گل

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

PA

هر کوه نماند این صدا را
 کین نقش نمود ام زین طلاس
 نشیند فلک چنین بهرانی
 وین ظل گران بسکه سران
 کز شکر بند باد و دارم
 احسنت بر آید از می و حیام
 دریا کشد و تنگ سرا بست
 یک لیلی و صد هزار مجنون
 دارم جنیال پنج نامه
 مانده میان ز بس گرانی
 پرواز کبوتران بر پاس
 امید رساندش بیامی
 بر شاه گنم ز دل نثار
 بندهم سجاده پنج محمل
 این پرده نقشین پرده داری

سرگوشن خبرید این فوارا
 بسیم^{۵۴} داشته ام بهر صدایا
 بس^{۵۵} قافله رفت دین و دانی
 این دم نه مراست که تن را
 این فتنه از ان زیاده دارم
 چون جرعه فشان شوم برایم
 این دل که ز ساقیان کتک است
 نقشت^{۵۶} بر وزانه مفتون
 بر بسته بپای مرغ خسته
 بگفته بپای آسمانی
 دادم که گشت چرخ فرسای
 گریای بهیچ پیش بدای
 با جان گذرانده روزگاری
 زین^{۵۷} مفت و رباط چای نزل
 زان^{۵۸} بس که برام از عمارای

اگر بنام خداوند
 بکنم پس هر چه
 بخواهد بفرماید
 در روز قیامت
 من را از عذاب
 نجات دهد

ملک میں فاسفی

[illegible][illegible][illegible]

کتابخانه عمومی آستان قدس
تألیف و تصحیح: دکتر محمد باقر
چاپ اول: ۱۳۵۰ هجری شمسی
مطبع: انتشارات علمی و فرهنگی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله

سحر می شوم و بگوهرین ناب	موجی زخم و دروم بگرداب
دریا خنی از خیر و شش بگذر	جوشی زن و خوشش بگذر
و نیزم نزن لبند وستان	آهسته که خفته اندستان
وانی سخت شلخ در شاخ	از عشق بر آگر گهرین کاخ
از قفسه و باغ کن قیاسش	بر کسی دیده نه اساستش
تا آب جگر بگاود دیده	کین کاخ شود برو کشیده
قصری کند فلک خرابش	کاود بر بند تا آبش
بر چرخ بکش ز عشق خسته گاه	جد از تو و هست از شه نشاه

میدار عجب شایسته
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله

نقد من فارسی

گذارش خطاب آسمان بوس حضرت شاهنشاه
و نگارش آداب شکر نعیم صوری و معنوی
برنا صیه از ادب که دیباچه سعادت است

ای پایه فرای سفت اورنگ	میزان عدالت گران سنگ
فنیض تو بر در کار مفتوح	چون باد به چشم و نغمه باروح
صد باغ طرب سبزم گاهت	صد خنده باد و دنگاهت
ای از تو جهان سکون گرفته	با تیغ توفته خون گرفته

از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله

از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله

از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله
از غارت خورشید و شعله

Handwritten text in a decorative border at the top of the page.

Handwritten text in a decorative border at the top of the main text area.

این نشانه ام از شکست کنشیت
گوساد خود و خون دل قوت
گو گوهر خود سر لیت بشناس
محمل سبزه سبزه سبزه سخت
هر چه برین گریوه تنگ
گیم بره آن دو گرم رود
گر نایقه نسوزدم ز فاقه
زین مرحله بار خویش بندم
هر چند که راه من دراز است
آتم که ستاره بار دارم
با او بفروشم اختر چند
این خایه لعل کاخ یاقوت
گر عسر بود بنم مقابل
تا نقش زخم خط قدم را
ز نیش آن که ز موی خسته دارم

دامم که حسد در دست رس نیست
آتش چه کند بآب قوت
میداست که کنشفت الماس
گر جان مرا سله دهد بخت
زین بختی ست پای برنگ
پیر کن و حسد لیت نور
بهت کشدم زام نایقه
محمل بر با پیش سبندم
جازه جوان خدی سبزه است
در ره به سپهر کار دارم
بندم بزبان گوهری چند
کافر زخته ام سحر ماروت
با چشم خون گران بابل
هر سوخته کنم قسم را
صد گشت چو سبزه دارم

Handwritten text in a decorative border on the left side of the main text area.

نقد حسن فارسی

Handwritten text in a decorative border on the left side of the main text area.

Handwritten text in a decorative border on the left side of the page.

Handwritten text in a decorative border at the bottom of the main text area.

Handwritten text in a decorative border at the bottom of the page.

اینگذاری که در این کتاب است
این لوح در نزد جهان را
نمایست شاه ارکان را
بگذار بر پایه تخت
زینت برای بازوی کن
منشور بزرگ زود نامست
درم جلوه اش دوم مست

۳۴

این جوش و خروش خفته چو گویم
دارم خیال دلفریبان
آن گرم بوم که گاه بگاه
این ره که دلم بدان نسیست
در راه زانویم رباطیست
این ره که بشووی کنم قطع
زانو بر تن گمان که طورست
بنام که چو سان مصدک ساز
چو آن خردم درین لگاپوی
زین دایره تنگ شریک نیست
انصاف بده که نیست یاری
وز فکر و دم لب و رخ گاه
زین پیش که من فرستم بام
این نکته که بر تراز نظر رفت
این سبک بازوی تنه برین

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

[Handwritten signature]

۵۰

عشق از من بین عشق میراپ
صد غوطه بخون دهم لب نوش
در آتش دل کشم زبان را
وانگه دم آتشین برآرم
نی حرف که دشمنای خویش
بنشینم و حرف عشق گویم
بر گوش و زبان زخم صلائے
آه که در دم شد بر بکام
ز غم زخم آتش درون را
زین زوت بجا شقان خبر کن
ختم حمله سخن دل و هم آب
بر قطره هزار رنگ برزد
کاینش زنگ شوق داند
پرورده گرم و سرد عشقم
خواهم که فرورد بکاشمش

در بادیه حین جگر تاب
تا جوش زخم ز مشرب خویش
آتش که گنسم در آن بر
شعله بجاک دل در آرم
نی دم تف آتش در ویت
رفتم که حریت عشق جویم
سر دم ز ناک فشان نوای
از دیده خشک غم بیارم
بیرون گشتم از داغ خون را
در شایبک بزم نظر کن
سم آتش کف شعله در تاب
زین خون که ز ریش حید سرزند
آنکس گل عشق بردماند
در عشق حریت در و عشقم
چون کام بر زبان زناش

[illegible]

مجلس فارسی

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این کتاب در کتب آن اندکی
از کتابهای آن در کتابخانه
چون کتابخانه دولت
در کتب آن اندکی
از کتابهای آن در کتابخانه
چون کتابخانه دولت

آب جگرست و آتش دل
افسار عشق جانگدازست
آتش همه بسترست و بایں
خون خورده ز زگرش غزالان
صد زهره آینه بین کند آب
عشق آمد و صد در بلا زد
ز عشق بلا س آسمانی
از تارنگه برفت صد دم
مشتوق پیاله حسن باده
سر کرده برون ز یک گریبان
سر زده این دو گل ز یک شاخ
آمیخته چون دو مغز و یک پوست
چون باده بشیشه نغمه باتار
اینجاست که آفتاب تیز است
از بند بگویم آنچه دیدم

ایچا^{۱۱} سمہ آبرو کے محفل
حرون شب عاشقان درازت
اٹھکے ہمہ زہرہ است و پرین
شیران زبلائی عشق نالان
چون^{۱۲} عشق رسد باتشیں تاب
حسن آمد و ہر جان صلاز و
نے حسن فریب ناگمانے
ناحبہ کند وے سب کام
عشق ست سرسب کو شادہ
آن^{۱۳} ہر روز شوق ناشکیبان
و گلشن این مہندی کاخ
دل بادل و تن بہن بہم دوست
ایچن عشق شد گرفتار
این شعلہ بہند گرم خیرست
عشق عرب و عجم شنیدم

نورانی

سی

این سلسله آن کند حاصل
از تفرقه حق و بیگانه
چون در این عالم بماند
هر چه باشد ازین دنیا
چون که نیست بود و نماند

باغ افروزین نمی زند گلشن
 سبزه زلفین حیات خانی
 بیهوده بیدارم ز افق جادوید
 گریه در دهن صال بیاورید
 عاشق بدل هزار باره
 تا گاه زاروش کسنداره
 دل خوشتر از دانه خربزه
 باغی که با بیدار خربزه
 خیزد

١٠

کلمه و چه باشد در این کتب
که نه هست از دست یار
سی چون کل ایستاده است
در این کتب که نه هست از دست یار

[illegible]

خیزد ز آتش لطف جگر سوز
و آن آتش شعله زن چو گلبرگ
سازد دل و جان آتشین را
جوشد چو خروش سینه روان
آتش چو زود و دشمن نیست
سوزند بهم ز عشق سیراب
دریاب که حال عشق نیست
گسسته اند عیشم رو شمنائی
چون عشق عالم گسسته بعیون
چون آتش عشق بر سر سوزند
چون عشق بر آید آسمان بوسن
چون جذب عشق صادق افتد
جایی که ز عشق جزا نیست
با هر چه زار و دست بیاش
در عشق بجز که خفتن نیست

[illegible][illegible]

در این کتاب که در باب اول از آن است
که در باب دوم از آن است
که در باب سوم از آن است
که در باب چهارم از آن است
که در باب پنجم از آن است
که در باب ششم از آن است
که در باب هفتم از آن است
که در باب هشتم از آن است
که در باب نهم از آن است
که در باب دهم از آن است

[illegible]

چون که چشمش را بخت چنان گشاید
که در آن عالم عشق و غم نشاید

سندست هزار عالم عشق و غم	بی نقش و فاخط جبین نیست
خاکش همه ذره ذره مهرست	آن محرومه کز جنون سحر است
و آن هم که نگار ارمنی جیست	هر یک با بند و نه سوز خوش است
سندی صندان آتشین خوی	دل دزد پری و شان مست
ندان غمزه که در سر ام کرده	خونین نگهان کرشمه کوستان
کو عقل که در و برو در آید	چون برق که بر دل نذتاب
سخت بد و روی زویا	هرگز روشن چشم در بائی
هر جا بگی ستارگی که د	

از این عالم عشق و غم
چون که چشمش را بخت چنان گشاید
که در آن عالم عشق و غم نشاید

عالم عشق و غم

در این عالم عشق و غم
چون که چشمش را بخت چنان گشاید
که در آن عالم عشق و غم نشاید

عالم عشق و غم
چون که چشمش را بخت چنان گشاید
که در آن عالم عشق و غم نشاید

این عالم عشق و غم
چون که چشمش را بخت چنان گشاید
که در آن عالم عشق و غم نشاید

این که در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه

فی شاه شناسد و در ویش
 کج شک پر و بشا بهار می
 کز گرد ستاره رخیت همراه
 خاکستر و عشق شد سخت
 داند زرگ یشات مره بند
 تو عاشق شام چو خفاش
 بر شیشه ساقیان من سنگ
 همیشه نشین بوقت مستی
 پای مره لغزد اندرین ماه
 از مره راستی بیاموز
 داند کجیش تهیت قالب
 مان پای لغزدوت رستی
 از باوهوس تو کز ریش تیز
 جز خاک درین سبزه نگیرد
 بشدار که از دهاست در راه

این عشق که بست بخود و خویش
 آید چو نباتان نازی
 بسخت نشین موقت خروگاه
 چون شعله جوی در شربت
 حسن از جو جان بسته میوند
 خورشید بصبح چو دانه غاش
 از می تو دبی نظاره رازنگ
 با حسن کن در راه دستی
 راهیت هر قدم نظرگاه
 چون چشم موس کنی نظر دوز
 میناست ز راستی لبالب
 با مصیبت بصد بلند رستی
 این آب بنود آتش بگیرند
 مالی و منی در و نگیرد
 گر کبیر موسی از خود آگاه

این که در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه

ملک فارسی

این که در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه

این که در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه

این که در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه
 در این جهان بود و گاه گاه

و عشق نشسته بر لب زبان
 و عشق نشسته بر لب زبان
 و عشق نشسته بر لب زبان
 و عشق نشسته بر لب زبان

زین پیش مرده مجاز یاس
 یکباره حرمه بکشت به سستی او
 و انگه ز نیست بهت گردی
 این عشق گو که در گرد و پوست
 عشقت به ملک بی نیازی
 بی بانگ صد است این ترانه
 در چرخ با نیست این اوج
 آن شعله که سر کشد تباراج
 در پاست نمود عشق خوشخوار
 دل درنگ پوی در نایاب
 عشق پیروز حساب دانه
 چون خود شورت به زم ساقی
 ای نشسته است خوشم شو
 فیاضی ازین خسته و شخنی
 از شعله عشق جز نفی نیست

عشق که حقیقت است بهتاس
 تانیت شوی به سستی او
 بهتیار شوی چو ست گردی
 راهمیت نهفته تار و پوست
 سلطان حقیقی و مجازی
 عشقت که میزند ترانه
 عشقت که میترود این ج
 عشقت که می بندد تباراج
 دریای کرانه ناپیدار
 در سر قدس هزار گرداب
 گو ماند اگر تو خود نمائی
 بولیش و دهرت حیات باقی
 و سه قطره بر دیو بحر گمشده
 کاه و در شورش درونی
 در شیشه در و خ کفی نیست

عشق که حقیقت است بهتاس
 تانیت شوی به سستی او
 بهتیار شوی چو ست گردی
 راهمیت نهفته تار و پوست
 سلطان حقیقی و مجازی
 عشقت که میزند ترانه
 عشقت که میترود این ج
 عشقت که می بندد تباراج
 دریای کرانه ناپیدار
 در سر قدس هزار گرداب
 گو ماند اگر تو خود نمائی
 بولیش و دهرت حیات باقی
 و سه قطره بر دیو بحر گمشده
 کاه و در شورش درونی
 در شیشه در و خ کفی نیست

تلمذ من فارسی

ایام خود ز غم فتنه
 زین تن که کرم فتنه
 از تشکله سازم سر جهان را
 شهرت بیاورم فتنه
 کلام این فتنه
 در این فتنه
 در این فتنه
 در این فتنه

عشق که حقیقت است بهتاس
 تانیت شوی به سستی او
 بهتیار شوی چو ست گردی
 راهمیت نهفته تار و پوست
 سلطان حقیقی و مجازی
 عشقت که میزند ترانه
 عشقت که میترود این ج
 عشقت که می بندد تباراج
 دریای کرانه ناپیدار
 در سر قدس هزار گرداب
 گو ماند اگر تو خود نمائی
 بولیش و دهرت حیات باقی
 و سه قطره بر دیو بحر گمشده
 کاه و در شورش درونی
 در شیشه در و خ کفی نیست

از شعله عشق جز نفی نیست
 فیاضی ازین خسته و شخنی
 عشق پیروز حساب دانه
 چون خود شورت به زم ساقی
 ای نشسته است خوشم شو
 در پاست نمود عشق خوشخوار
 آن شعله که سر کشد تباراج
 در چرخ با نیست این اوج
 بی بانگ صد است این ترانه
 عشقت که میزند ترانه
 عشقت که میترود این ج
 عشقت که می بندد تباراج
 دریای کرانه ناپیدار
 در سر قدس هزار گرداب
 گو ماند اگر تو خود نمائی
 بولیش و دهرت حیات باقی
 و سه قطره بر دیو بحر گمشده
 کاه و در شورش درونی
 در شیشه در و خ کفی نیست

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

دستان زن دستان عشاق
زنگونه چون نگار این باز
چون هندوی چشم کجلاهی
اقتطاع اجین تنگامریش
چون دیده بمرمی مثل بود
دانش منشی خبر و پزوهی
پیشانی او زخمت تابان
هم تاج نواز و هم نگین بخشش
بر درگاه او کلاه سیایان
در هر حرف شیشه بزم
قرش بسوم مهر گاسنه
هم غاشیه اش بدش اقبال
اقبال بهر درایتاده
بیدارگران بداد خواهی
برخت نسا ده پای بخت

دیباچه نگار حسن افات
مستانه سیمه فسون ساز
کرگشور مسند بود شاهی
شاهی و جهان جان پامش
در تاج آن سبب ممل بود
فرزانه شاهی فلک شکوهی
فرمان ده خیل کامیابان
خاقان و تاشان و پیر بخش
او سرور خیل خیل رایان
در کینه نر بر شیه رزم
لطفش به بهار شادمانی
هم گردش بفرق انفصال
در راه طرب برو کشاده
دادش علم جهان پناهی
از عقل کشاده عقده بخت

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

ملک فارسی

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

۱۰
 و اینها را در کتاب خود
 ثبت فرموده است و در
 کتاب خود نیز ثبت
 فرموده است و در کتاب
 خود نیز ثبت فرموده
 است و در کتاب خود
 نیز ثبت فرموده است

MI

۱۳۱
گرسنه و غش و شسته و سوزان
باز چو کوهستان آب دوا ده
نور حسن متاع نیک و ناز
و خوشن بیا ز کز کز کز
عالم نهار رنگ و رشان
کوهستان و درون گلستان
چو چرخ و چرخ و چرخ
نیا و چرخ و چرخ و چرخ

<p> بی کرده صبا آهنگین سم صداد و بهار در کاش وز پویر گره ز دل کشاده پیکسته بلا که شاخ سبیل هم کاکل او نقشه زاری از کوه گذشته چون تدر آتش زبیم تیز کرد بر خاتم نه نگین شسته زیر قدمش رکاب یاخت صدناز نهفته در نیازش وز لعل و گهر کشیده ز تار در عشق به بیدلی فسانه عشق و جهان ناگویی صد تنگده زیر هر نگاه زناز زلف کرده هم تاب </p>	<p> چشمه جوان بختین دم صد عمره شباب و شبابش رطلوه گره صبا داده بر لبه صبا تار کا کل هم دم او گره بهار بر لاله چیده همچو سر در گرم روی چو خیز کرد بر باد ز برق نعل بسته او شاه سوار دولت و کجست در پرده حسن و عشق باز سین صنی شگفت رخسار و حسن بد لب یگان حسنی و بهار و لفریبی سپین بت و بت پرست ماهی ناقص چشم دیده همچو آب </p>
--	---

دستان زین حسن عشق
سرازمین و در شاخچای
در عشق فانی پیوسته
دین زده به ایمان
منتهی به بیان ناز و عجب

ملفوظات

صدیق بنی برین کشته
یکین گراز میان کشته
صدیق بدست خود داده
گردن صف زندان سر باز
پایان ده کرده خیم طار
یا ایده خیم قصد جان

[illegible]

آن چه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

۲۲
 این دو لبوی بادیه
 باین دو لبوی بادیه
 باین دو لبوی بادیه
 باین دو لبوی بادیه

از غنچه برآمد آن گل ناز	آن صلیح که با شاد و مساز
استد گار مه بهر مدش	کردند ستاره زیب مدش
گل کرد بهر خوش نفساره	از پرورش مه و ستاره
گدقت جهان جهان جاش	بالید چمن چمن نناش
اوزنگ نگاه کامرانی	شد صنم ازل خانچه دانی
نه قمره سمان بنامش	گردید دست برد کامش
شهر بهر بختش ارغوانی	در صبح بهر نوجوانی
منصور نشست در بطش	بر خواست مهره نشاطش
نعلین سبک کرده از سخت	مستانه بخوش خرامی بخت
شاهی بخوشش هم آغوش	آخر بهر سپهر دوش بردوش
طالع ز خویشش جوان تر	حکمش رنگ نظر روان تر
بگرفت جهان بگلستانی	بر افسر او گل جوانی
سرست بجام بهوشیاری	شاداب به بخت کامگاری
کاتش فکن سر پرستیست	شاهی دجوانی اندوختیست
بهشمار بود درین دوستی	خوش آنکه باین سر اخ دوستی

عده فیسی

این دو لبوی بادیه
 باین دو لبوی بادیه
 باین دو لبوی بادیه
 باین دو لبوی بادیه

در عالم شاد و بهر آسمان
 در عالم شاد و بهر آسمان
 در عالم شاد و بهر آسمان
 در عالم شاد و بهر آسمان

این دو لبوی بادیه
 باین دو لبوی بادیه
 باین دو لبوی بادیه
 باین دو لبوی بادیه

از صندل ترکشیده غازه
صد نغمه به ساز پرده او
پرسیدز مهر گذشت شاهان
با این همه ناز و نازینے
عشق از نگمش زبان میزد
میداشت حدیث عشق در گوش
می جست ز عاشقان نشانهها
هر کس ترازو شهر بار
هر کس محک بایستی جگه تاب
میدودش بهر هم وزیر
بروے ز شکرین نام عشق
دایم که فلک بگردش تیز
نیزک قضا بر روزگارے
دوران فلک کند قرانه
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه
صد نغمه به ساز پرده او
پرسیدز مهر گذشت شاهان
با این همه ناز و نازینے
عشق از نگمش زبان میزد
میداشت حدیث عشق در گوش
می جست ز عاشقان نشانهها
هر کس ترازو شهر بار
هر کس محک بایستی جگه تاب
میدودش بهر هم وزیر
بروے ز شکرین نام عشق
دایم که فلک بگردش تیز
نیزک قضا بر روزگارے
دوران فلک کند قرانه
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه
صد نغمه به ساز پرده او
پرسیدز مهر گذشت شاهان
با این همه ناز و نازینے
عشق از نگمش زبان میزد
میداشت حدیث عشق در گوش
می جست ز عاشقان نشانهها
هر کس ترازو شهر بار
هر کس محک بایستی جگه تاب
میدودش بهر هم وزیر
بروے ز شکرین نام عشق
دایم که فلک بگردش تیز
نیزک قضا بر روزگارے
دوران فلک کند قرانه
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه
صد نغمه به ساز پرده او
پرسیدز مهر گذشت شاهان
با این همه ناز و نازینے
عشق از نگمش زبان میزد
میداشت حدیث عشق در گوش
می جست ز عاشقان نشانهها
هر کس ترازو شهر بار
هر کس محک بایستی جگه تاب
میدودش بهر هم وزیر
بروے ز شکرین نام عشق
دایم که فلک بگردش تیز
نیزک قضا بر روزگارے
دوران فلک کند قرانه
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه
صد نغمه به ساز پرده او
پرسیدز مهر گذشت شاهان
با این همه ناز و نازینے
عشق از نگمش زبان میزد
میداشت حدیث عشق در گوش
می جست ز عاشقان نشانهها
هر کس ترازو شهر بار
هر کس محک بایستی جگه تاب
میدودش بهر هم وزیر
بروے ز شکرین نام عشق
دایم که فلک بگردش تیز
نیزک قضا بر روزگارے
دوران فلک کند قرانه
آن را که ازین زمان نشایت

نظم فارسی

از صندل ترکشیده غازه
صد نغمه به ساز پرده او
پرسیدز مهر گذشت شاهان
با این همه ناز و نازینے
عشق از نگمش زبان میزد
میداشت حدیث عشق در گوش
می جست ز عاشقان نشانهها
هر کس ترازو شهر بار
هر کس محک بایستی جگه تاب
میدودش بهر هم وزیر
بروے ز شکرین نام عشق
دایم که فلک بگردش تیز
نیزک قضا بر روزگارے
دوران فلک کند قرانه
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه
صد نغمه به ساز پرده او
پرسیدز مهر گذشت شاهان
با این همه ناز و نازینے
عشق از نگمش زبان میزد
میداشت حدیث عشق در گوش
می جست ز عاشقان نشانهها
هر کس ترازو شهر بار
هر کس محک بایستی جگه تاب
میدودش بهر هم وزیر
بروے ز شکرین نام عشق
دایم که فلک بگردش تیز
نیزک قضا بر روزگارے
دوران فلک کند قرانه
آن را که ازین زمان نشایت

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

در بیان عشق و محبت
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات

این کیمیت که در درون سینه این باو زرد این که بر خاست دامن ز سیه عشق که در سیت این دشتنه که در بدل خراشیت خنوبن علم که دام شامیت از سوز که این شرار بر خاست این عشق که بر دره بجا نم این مرغ که می پرد برین بام این قاصد را در چشمت گویان با سینه پیام دشته کیمیت آتش که ز جان ریش بر خاست این عشق ز دل چوبت محل این عشق ندانم از کجا خاست چو شکر من از چیه است من رنج قباکش از میان	بشکست هزار ام بگیت دین دوز کلخن که بر خاست انگیز جگر که در دوردیت از موکب عشق و در با شیت چاوش که دام بارگاه است وز راه که این خبار بر خاست پیچیده شرر بر پر نیام دین بوسه که سید بدیه نیام از جلوه کیمیت مرده گویان خوشتر از نگاه تشنه کیمیت دوز ایزد و مشکلی پیش بر خاست نه گام شمار و نه منزل که هر رگ و ریشه ام بلا خاست در جنس دلم چه اضطراب است در پیچه بانه پینه دانه
---	--

ملکوت فارسی

در بیان عشق و محبت
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات

در بیان عشق و محبت
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات

در بیان عشق و محبت
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات

در بیان عشق و محبت
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات

در بیان عشق و محبت
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات
 و در بیان کمال و کمالات

مجموعه کتب خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

فهرست کتب خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

کتابخانه ملی ایران
مجموعه کتب خطی و چاپی در دسترس قرار دارد
فهرست کتب خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

آباد عشق شد مرا خوش زین گفت رگ ریشۀ پنهانش	شباب بکوش در عکاش افزوده به بخت منظر اش
مستو و نیاز من طلب کن باغش شگفتان بارغوانی	غبار لبش بکار تب کن صفر شگفتش بنار دانی
سور جهان بخیر شاه خود را بسد هر از فن زد	آمد بدل ز غم چو خرگاه لرزان لرزان در سخن زد
کای آینه زمانه رویت در اعم که مصلح نکست بر دانه	پیوند جهان ببار مویست آشوب غمیت پر تو انداز
زیبات جهان بداد دگرت گردی که تحت باد شاهیست	گردی مراد بر سریت پیشانی ماه را سیاهیست
ایری ز زمین سیاه برخاست زین ابر نمی خدایگان را	کز سینه برق آه برخاست طوفان بلاست آسمان را
شادی جهان لغیم بر آمد رازم که خسته بچشم شامست	بیرون و درون بهم در آمد در دیده من جهان سیامت
زین رو که بوی شاه تابیست	در بخت زمانه خطر ابیست

این کتاب در دسترس قرار دارد
فهرست کتب خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

کتابخانه ملی ایران
مجموعه کتب خطی و چاپی در دسترس قرار دارد
فهرست کتب خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

گنجین جمنی ست روزگارت
 در خاک دکن که فتنه خیرست
 جادو صنی منم فریب
 گلشن سمن بری دمن نام
 تجنه مند چشم سستش
 صد برنش بخون نشسته
 آتش زن سونات تشرش
 چشمش به نگاه جادوانه
 صد شعبده جلوه ریزش
 آینه شگاف دیده بازان
 شمشیر گر نگاه خونه
 مهرش بدل جگر گاران
 گل غنچه نونمال رستان
 جادو صنی فریب ناموس
 شیرین نمکی فریب صد کام

گلهامات شگفته در بهارت
 امروز دکان فتنه تیرست
 گمده آشته در جهان شکبه
 از سوی فکند هرجین دام
 بندی صنان صمن برنش
 در تیکده بت بهشت شگته
 زنا گسل ستان عصرش
 صد بت کده را قمارخانه
 صد زلزله گرد جلوه گارش
 بهشتی آرزو گدازان
 سومان زن آتش درونی
 چون جوش خون بوبهاران
 ریخانی نو بهارستان
 پیچیده صدای او بناتوس
 ورسته نهفته مغز بادام

ملک فارسی

در تیکده بت بهشت شگته
 زنا گسل ستان عصرش
 صد بت کده را قمارخانه
 صد زلزله گرد جلوه گارش
 بهشتی آرزو گدازان
 سومان زن آتش درونی
 چون جوش خون بوبهاران
 ریخانی نو بهارستان
 پیچیده صدای او بناتوس
 ورسته نهفته مغز بادام

در تیکده بت بهشت شگته
 زنا گسل ستان عصرش
 صد بت کده را قمارخانه
 صد زلزله گرد جلوه گارش
 بهشتی آرزو گدازان
 سومان زن آتش درونی
 چون جوش خون بوبهاران
 ریخانی نو بهارستان
 پیچیده صدای او بناتوس
 ورسته نهفته مغز بادام

در تیکده بت بهشت شگته
 زنا گسل ستان عصرش
 صد بت کده را قمارخانه
 صد زلزله گرد جلوه گارش
 بهشتی آرزو گدازان
 سومان زن آتش درونی
 چون جوش خون بوبهاران
 ریخانی نو بهارستان
 پیچیده صدای او بناتوس
 ورسته نهفته مغز بادام

در تیکده بت بهشت شگته
 زنا گسل ستان عصرش
 صد بت کده را قمارخانه
 صد زلزله گرد جلوه گارش
 بهشتی آرزو گدازان
 سومان زن آتش درونی
 چون جوش خون بوبهاران
 ریخانی نو بهارستان
 پیچیده صدای او بناتوس
 ورسته نهفته مغز بادام

ملک فارسی در تیکده بت بهشت شگته

Handwritten marginal notes at the top of the page.

Handwritten marginal notes on the left side, including the number ۵۲.

<p>الماس سبینه ام نشانده هم دیده ستاره بیز کردنه برستند صدای عام دادنه دین سر زشم بجای خود نیست خاری عجبم دپاشیده کار و عجم آب فرست در جو سنت بنذریم آسمان را کردی چو ستاره رو سفیدم باتلگده و نا شکسته نشیند حدیث و باز پرسیده آتش زد و بجز آب شتافت در خاک درت کله بر افراخت منشور ترا نهاد بر فسن طوق فرشت خمر کا بت بیدارخت یا که تختش</p>	<p>یا قوت ز دیده ام نشانده هم سینه شتره بیز کردنه بر دیده در بلا کشاده فی فی ز تو شکوه از خرد نیست روحی به تم ز سر و میدنه آورد کلمه تبار گه رو زین دیده که دیده ام جهان را آوردی از آسمان فویدم چون ماند ازین سخن فسریدی زان قصه حساب نگذار پرسیده و نازنی جواب شتافت کان شاه که بر فلک سرفراخت در موج محیط نعمت غرق لوح او بش خط خطابت بر فسق دکن کلاه تختش</p>
--	---

Handwritten marginal notes on the right side, top section.

نظم فی رسی

Handwritten marginal notes on the right side, bottom section.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

بر خاک شکفته بوستانه
 در گریه دل از غبار رفته
 از طلق نشسته بر کناره
 بر دهن چرخ آستین زن
 جز زنده هیچ در سرشتش
 رخ لاله و مانند از خوشی شرم
 برق نظرش سپید اغ اسید
 بناده بر آستان تحقیق
 چشم قضا خط رضایش
 در بستگی چنین قضاے
 این شل بگیرد از غم او
 گر سخت جوان بتابدین نار
 جوینده بود ازین نشانه
 میوه است که چون شود بانگاه
 شب چیت اسید جاگد از ان

در گریه نهفت آسمانه
 گردش بستاره زارگفته
 در دلق گسته همچو تار
 خاکستر دیده بر چنین زن
 جز سبده نه هیچ شستش
 لب آبله کرد از دم گرم
 صبح نفسش فریاد جابید
 قفل ادب و کلید توفیق
 برفق قدر گل دعایش
 دار و دم او گره کشائے
 دین غنچه کشاید زدم او
 از پر طلب کشایدین کار
 گنجید در سریم خانه
 گویند اسید در راه
 غله مکده خیال باز ان

نظمین فارسی

چون بازمه بیاورد
 درم شک و دوی آن بیان
 شب تانی یک چون لستاره
 افروزه شمع صد نفاره
 بی حدنگد دور و ملکیت
 شادمانی عاشقان غیب نیست

Handwritten marginalia in Persian script, including commentary and additional verses, surrounding the main text blocks.

آگاه ز شب روان آید
وز کلبه صلائے مر حبا زو
تا چند برون درون درون آید
لبیک زنان بیابانگ درویش
بر گوشه نطق خاک نشست
بارشته خمر قه کرد و پیوند
زنیان سر رشته در گهر کرد
نیان بهار آفرینش
پندیت شهاب نزل درویش
از بند فشانمت شمارے
کلده نو و هم بدست
آنچخت سخن بد نشین طرز
اقبال برافست ز عشاق
دردش و نبشت گمی نیست
ظلمت بزرگ بادشاهی

او بخت دل ز تار بخور شد
 تا که جوهر دم ضیاء از
 کای بخت ز شیروی برون
 شافت حریت گرم در پیش
 دریافت گلی شیا ز در دست
 و زایش تنی بهوی در بند
 چون رشته سری ز خرقه بر کرد
 کای خاک نشین سپهر پیش
 گر گوش رضا زنی پیش
 چون آمد به روزگار
 از باغ حزن که در دست
 و از گاه کشته لب باند ز
 کای بخت تو قبله گاه آفات
 و انهم بشکوه آدمی نیست
 دانی که ز قدرت الهی

در تمام کونین کی نام چیست
 که از قوی شکست ناشاد
 و هم که شکست بر تو فرستاد
 چاره گران و کاروان کیم
 کی بی بین و کاروان کیم
 این دو مع که ترا رسد

ملفوظات

[illegible][illegible][illegible]

این کتاب در بیان معنی و مفاصل آن که از کتب معتبره و مشهوره است
مجموعه شده و در این کتاب به شرح و تفصیل آمده است

چون که در غایت شوق
 وصال تو در دست آید
 و در غایت شوق
 وصال تو در دست آید
 و در غایت شوق
 وصال تو در دست آید

مجموعت کشفاده دار و هم دل
 سانی شود آگینه بکشی
 گنجینه تو کشفاده خشم به
 میخورد و در خمار میباش
 بر بام برآو مست بخبرام
 چون که سزنی بیام درگاه
 باغیر کن آن ترانه سبزه
 این دور زنت می بیاشام
 در عدل قدم زمان علم باش
 گر جرم تو هست در پذیرش
 بیدار گریسم نهاده است
 از باد شمان زوداد پرسند
 تو خفته و عاقل بفریاد
 سنگ ره کاروان کن باج
 کان تاجوران که تاج خشنند

زمین برود خشنه قتل گیل
 اول دل و خشنه بکشی
 قفاش بکلید برودم به
 مستی کن پوشیدار میباش
 ز انسان نه که پامان و از بام
 یاد آور ز ناله سحرگاه
 که غیر چو بشنوی ز بنه
 ز انسان که نهفته از کف جام
 در جرم نظر کنان حکم باش
 دراز در گریست سخت گیرش
 تو در گذر زیش نه دادست
 فی از گهر و نژاد پرسند
 داد از تو اگر چنین دبی داد
 کین نام برآردت بتاراج
 صد قافله بکشی براج خشنند

شبه زبون که چو بکشی
 و برین کائنات بستند
 زان اول از لایست غنی
 این طایفه را بکشت زبونیست

نظم فارسی

نظم فارسی
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق

نظم فارسی
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق

نظم فارسی
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق

نظم فارسی
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق

نظم فارسی
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق

نظم فارسی
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق

نظم فارسی
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق

نظم فارسی
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق
 با خلق و خلق و خلق و خلق

از غنچه نسیم یاسمن را
 هم نخلدند ساحر به لبستان
 دریافت بهار ناز پرور
 از آن تازه سی قد و گل اندام
 برداد ترنج او نمائے
 والا گریه کن زار جہند
 کیجا گری کی چون کشد او ج
 شاه آمد و دوست کاظم شہست
 حرم تاج بر آسمان بگشاید
 در دو اصدای کامر اسنے
 تری کشید رنگ و رنگ
 خوانمای نعم جهان جهان ماند
 چون بر جنبش گذشت سالی
 باز از گل نو بهار آمد
 بشگفت دلش به پرور دیگر

کاشاد چو از جسم چنین را
 هم مرده زن صباستان
 آبتن لاله شخبه تر
 شکفت سمن بری بهنگام
 افتاد ز ناز و اشغزای
 و ز نام پدر سندی بلند
 و ریاشد و از وی آسان موج
 و بر زم بقتل جام مشبت
 هم ناصیه اش بر زمین بند
 برخواند جهان میخانه
 کیش بهر ساطع شد زمین گ
 خوان بر سخوان چو سمان
 شخش گرفت عتدالی
 کیش چو چمن پش ار آمد
 ز نور زنده نور و گ

نادر مفسر

بود و ششم خانه در پیش
 پنجمه منزل نهاد در پیش
 چنان نظامی را بفرست
 اندیشه کنان بفرست
 آفرین ز راهی بفرست
 خانه کنان از راهی بفرست
 هم گاه از راهی بفرست

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

گر نیت خوش و خوشی ناساز	ن	همخواهیم بر بستر ناز
در کوچه تو آیم و زهر گرد		چاروب کشم باین دم سرد
با وصل تو گردون نیم شاد		پاس تو برون دهم بفریاد
هم تنگ خودم اگر نه هستی		سندوی تو ام بدست پرستی
شمع تو در انجمن بسوزم		آتشکده تو بر سر دوزم
بے لاف سرسیت بر زبانم		کز بستان بید خوابم
هر چند بجز بت نشستم		بگداشته بت ترا پرستم
حسنت هزار جلوه در پیش		من بت پرستم آه زین کیش
هر جا تو بدل شوی نگه باف		من بت چکنم بده خود انصاف
در بستکده تا ترا پرستم		بت بر سر بزمین شکستم
من بیتیو بنا امایه خوانی		تو بے من خون گرفته چو منی
من بیتیو سجاک ره مژه باز		تو خواب گزین بستر ناز
من بیتیو دل بداده از دست		تو فارغ ازین که بیدلی هست
من بیتیو خون دیده گلزار		تو خنده زنان صحن گلزار
من بیتیو سخن کشیده دامان		تو رفته بقطع گل خندان

نقد فی فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

عاشق حیرسی که بر فغان بست
عاشق طلبی که بی سبب دید
عاشق قدسی که در جگر زد
عاشق خشکی که در نهان نیت
عاشق شبنمی که در دنیا د
عاشق نفسی که از جنون سخت
عاشق که زبان شعله کش فیت
عاشق قدمی که شام غم زد
عاشق جگری که عرق خون کشیت
عاشق الهی بر خشم ترا دید
عاشق سببی که در سرانگشیت
عاشق رقی که بی نشان خواند
هر نامه که گاه اندر میگرد
هر داغ که آن نگار میساخت
در عشق پیرین دپایه او

معتوق همان جرس بجان بست
معتوق همان طلب بخود دید
معتوق همان قدح بسوزد
معتوق همان غلش بر جان نیت
معتوق همان شنب برون داد
معتوق همان زبان برون سخت
معتوق بدل همان عطش نیت
معتوق بره همان قسم زد
معتوق همان جگر برون سخت
معتوق همان الم ترا دید
معتوق همان سبب برانگشیت
معتوق همان قسم روان خواند
در عاشق خسته کار میگرد
بولیش جگر و کار میساخت
خوش آنکه گرفت سایه او

عاشق حیرسی که بر فغان بست
عاشق طلبی که بی سبب دید
عاشق قدسی که در جگر زد
عاشق خشکی که در نهان نیت
عاشق شبنمی که در دنیا د
عاشق نفسی که از جنون سخت
عاشق که زبان شعله کش فیت
عاشق قدمی که شام غم زد
عاشق جگری که عرق خون کشیت
عاشق الهی بر خشم ترا دید
عاشق سببی که در سرانگشیت
عاشق رقی که بی نشان خواند
هر نامه که گاه اندر میگرد
هر داغ که آن نگار میساخت
در عشق پیرین دپایه او

نظمین فارسی

سیکست انداز نامی است
از سوز که این تنم گداخت
آن کیست که می کشد نقیض
عاشق که در سعادتم
دانش که کیست سعادتم
دانش که کیست سعادتم

عاشق حیرسی که بر فغان بست
عاشق طلبی که بی سبب دید
عاشق قدسی که در جگر زد
عاشق خشکی که در نهان نیت
عاشق شبنمی که در دنیا د
عاشق نفسی که از جنون سخت
عاشق که زبان شعله کش فیت
عاشق قدمی که شام غم زد
عاشق جگری که عرق خون کشیت
عاشق الهی بر خشم ترا دید
عاشق سببی که در سرانگشیت
عاشق رقی که بی نشان خواند
هر نامه که گاه اندر میگرد
هر داغ که آن نگار میساخت
در عشق پیرین دپایه او

عاشق حیرسی که بر فغان بست
عاشق طلبی که بی سبب دید
عاشق قدسی که در جگر زد
عاشق خشکی که در نهان نیت
عاشق شبنمی که در دنیا د
عاشق نفسی که از جنون سخت
عاشق که زبان شعله کش فیت
عاشق قدمی که شام غم زد
عاشق جگری که عرق خون کشیت
عاشق الهی بر خشم ترا دید
عاشق سببی که در سرانگشیت
عاشق رقی که بی نشان خواند
هر نامه که گاه اندر میگرد
هر داغ که آن نگار میساخت
در عشق پیرین دپایه او

این که در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است

وارم خسته بهرین موسی
 بیننده جنون خیال میکرد
 اشک آمده تا بگو شواره
 تا پرده روی کار افتاد
 سرشته کار خوشین یافت
 اندیشه گیت شعله آسوز
 در پرده نمان که میگفت که کار
 بادی که وزید بر سپهر انجم
 میداشت کشیده نقش دلدار
 بیدل اسراب بود سیراب
 میگفت بهرمان جانمانی
 که بهرین است یادگار م
 در رشته جان گره کشاید
 نقش بهرین که بت پیوستم
 حیدر ان پرستش چشتم

نماند بل خلد کران موسی
 میگفت چنین و حال میکرد
 سحر شده از طبا سحر پاره
 بسیار ز پرده تار افتاد
 از بسکه چو رشته سوخت یافت
 دریافت ز محرم گیت این سوز
 این زخمه که میزند برین تار
 بوی که رسید در دمانغم
 از بهر تسلی دل نزار
 از بهر شکیب جان بی تاب
 سداشت مناشش نهانی
 گیت نقش تبیت لنگام
 از دیدن او طرب فزاید
 در شبکه خیال ستم
 در مانده سجد چو نقش دیوار

این که در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است

نظم فارسی

این که در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است

این که در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است

این که در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است
 در این کتب است
 از کتب قدیم است

در این کتاب که در این شهر از این کتابخانه است

۴۴
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

هر کس که عشق در نهاد
 افتاد و طشت دمن از بام و پیمان
 صدای آن بگوشش پدیدار و در پیچ و برگ
 و چاره سازی زدن

ای محرم شادی و غم عشق از غار گرفته تا باخچا برق شمع عشق و لعل و دست در هر جگری که خاست خوش در خانه نشسته سر بیزار ز آنجا که غم شکفت نندان ناگاه ز فزون پرده سازی سروی ز سمنبران همزاد دامن بدین نشسته و ساز روزی از شب دمن آشفست گلای بانوی کاخ شهریاری	نظاره کشای عالم عشق دانی چه بلاست عشق خود کام اگر چشمت و اگر فراق سوزست از هر بن مورسد در خوشش دستان ز غیش بیچار دیدار آتش نجسک نفت توان بی پرده شدن خیال بازی کایم چو آب و حسن کنز بهنخانه و همزبان و همراز آهسته بهادر دمن گفت خاتون سیرت تاب بازی
---	--

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

ملفوظ فارسی

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

جزا دلبه بانو این خبر گفت
 برخواند خدیو مهربان را
 کان گلبن نورسیده من
 پیچید بخود چو عشق پیمان
 گردی که بران پری نژادست
 از گریه زلفاره بسته
 در فتنه بگرش فسونی
 بر بسته بخون دل نگار
 عشق را چه شکفته با جبریت
 تنگت ز خال این سیاهی
 هر چند در آتش بود فعل
 لیکن چنسم نیام و ناسوس
 کی دوشتم این گمان که درشت
 اکنون که فتادشیشه اوطاق
 هیبت زهی محال کامی

بانو بخدیو بخت برگشت
 گفت از غم عشق پیچان را
 پرورده باب دیده من
 دادم که مگر تنیت پیمان
 در دیده عمیش دیو بادست
 چون دیده بخون دل شسته
 اینا شسته چشمه اش بخون
 گل کرده تبارگی بهار
 رسوائی عشق بد بلاست
 در دوده و دودمان شاهمی
 یا قوت کشم پرشته لعل
 لیکن عشق بیام بردن قوس
 از بام فلک بفتدم طشت
 و طبل ملاست من آفاق
 دیگر من و نام نیک می

این نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده

این نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده

نقد فارسی

در بیان این بخت
 در بیان این بخت
 در بیان این بخت
 در بیان این بخت

این نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده

این نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده
 زین نوید خنده و خنده

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے

[illegible]

یک سو سوختم آرزو در دست
 آن سرو هنوز نوحه است
 ما در پدرش سنجوشت راز
 گشتند سببان دانش اندیش
 کای چشم دل و سپهر آید
 ککک و در قیام پیکت را
 بستیم سببان نوازی تو
 این شفیقه جان دل که دار
 دانی نه بسزد و با گفتن
 زین ابرقصر ما هو ایست
 زانجا که نظر بدلی است
 تقدیر که گشتها در و گرد
 دانی قدری شکیب باید
 صبر تو را اگر کشا پس
 زین زودگر اندکی کنی دیر

[illegible]

این شهر را که در این
 کجای خفا و فراموشی
 ازین شهر این شهر
 این شهر را که در این
 کجای خفا و فراموشی
 ازین شهر این شهر

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

نادر بن فاریسی

مرغان گشته بر بال و پر / در آسمان و در زمین و در دریا
 و در هر جای که می توان / از آواز و از سر و پر و پا
 و از هر چه که در عالم است / از هر چه که در عالم است

مرغان گشته بر بال و پر / در آسمان و در زمین و در دریا
 و در هر جای که می توان / از آواز و از سر و پر و پا
 و از هر چه که در عالم است / از هر چه که در عالم است

مرغان ز قرار پر کشاده	مرغان ز قرار پر کشاده
در صحن چمن چو گل فتادند	در صحن چمن چو گل فتادند
از حیرت این شکفته بالان	از حیرت این شکفته بالان
مرغان حبه در بزم و زیر	مرغان حبه در بزم و زیر
غی گفت به تیز گنگ غلامی	غی گفت به تیز گنگ غلامی
مرغان همه زان کین که باز	مرغان همه زان کین که باز
زان تیز زبان گسته پیوند	زان تیز زبان گسته پیوند
صیاد که صید او هوس کرد	صیاد که صید او هوس کرد
ز گرم تر آتشین نفس را	ز گرم تر آتشین نفس را
یکچند زور و ناله زار	یکچند زور و ناله زار
شد مرغ پهاشق نو ساز	شد مرغ پهاشق نو ساز
سکای سوخته جان دل ناکام	سکای سوخته جان دل ناکام
بالم قفسی ست سخت ناساز	بالم قفسی ست سخت ناساز
با تو و دو نو اسپر جانیم	با تو و دو نو اسپر جانیم

مرغان گشته بر بال و پر / در آسمان و در زمین و در دریا
 و در هر جای که می توان / از آواز و از سر و پر و پا
 و از هر چه که در عالم است / از هر چه که در عالم است

مرغان گشته بر بال و پر / در آسمان و در زمین و در دریا
 و در هر جای که می توان / از آواز و از سر و پر و پا
 و از هر چه که در عالم است / از هر چه که در عالم است

مرغان گشته بر بال و پر / در آسمان و در زمین و در دریا
 و در هر جای که می توان / از آواز و از سر و پر و پا
 و از هر چه که در عالم است / از هر چه که در عالم است

مرغان گشته بر بال و پر / در آسمان و در زمین و در دریا
 و در هر جای که می توان / از آواز و از سر و پر و پا
 و از هر چه که در عالم است / از هر چه که در عالم است

مرغان گشته بر بال و پر / در آسمان و در زمین و در دریا
 و در هر جای که می توان / از آواز و از سر و پر و پا
 و از هر چه که در عالم است / از هر چه که در عالم است

Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory verse.

Handwritten text in a decorative banner above the main text columns.

گویند که چون تو در دمانه
امروز سبب آفرینش
در آئین نظر پرستان
هر مرغ که در زمانه تست
واری نگوان ولی بجائے
خط تور سناش نهانے
بگرفت نعل از همه کنارے
چون سینه شکاف کرد خامه
کین نامه بنام جان نوازے
در هر دل کوه از و صداے
باسینه ناله آه پیوند
تو اسے مای از شرارش
خون کرده بیاہم جگر
از مرغ برچمن نیازے
ای از بت چین ثبات

کس غیت ز عاشقان فسانه
رنگ از تو برد بهار غیش
از عشق تو میرند دستان
منقار پر از ترانه تست
خواهی خبرے دلر باسے
پیام تو گویش زبانی
نہشت بطرف جو یارے
انگشت کی فدا و نامه
کاذب وخت بهر درونه راسے
وز خرم موز و نواسے
باتار نظر نگاہ پیوند
مرغ که مرغ از بهارش
بی سخی میا بنجہ نظر
از نعل بجوی و من گدازے
نقب بسوسات برده

Handwritten text in a vertical column on the left side, below the top banner.

Handwritten text in a vertical column between the main text and the left margin.

Handwritten text in a vertical column on the left side, below the middle banner.

Handwritten text in a vertical column between the main text and the left margin, below the middle banner.

Handwritten text in a decorative banner at the bottom of the page.

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار از دسترس دور است

این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار از دسترس دور است

<p>آتش چمن شماره باران در داری می همیشه بلا از بوسه چمن بود سرانغم موبتقن من کند گراسنه در جنبش شوق موبویم در خواب و خیال مانشالی است خود را بخمال چون سر سیم وصل تو داری در دهن گفت بی طرح فراق و بی وصالش گویند که عشق تست آن درد بهش نشنیده بودم از کس که برین بوی من بلا غارت گویند تو بوی آتش افروز از عطر چگونه بر شمام صد خنده مرگ بر چنین زیست</p>	<p>دارم بهوای تو بهاران انداخته ساقیم به محفل تابوی تو رفت در دماغم موی شده ام ز ناتوانی لیکن خیال روبرویم بر چیده همه جهان خیالی است خود کو خیال چون شکیم آنکس که زد و دل نشین بی عشق شناسم نه حالش در دلیست مرا نشاط پرورد عشقم که نصیبه است نورس این شعله ندانم از کجاست زین گونه که سوختم صد سوز این روز و شبی که میگذازم بی وصل تو زندگانم چیست</p>	<p>این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار از دسترس دور است</p>
--	--	--

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار از دسترس دور است

در دل بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته

بر شیشه و سنگ دست داری
و سنگ زنی بشیشه دل
در دست که شیشه اختیار است
لعلت همچون ز مروی بند
ما تو تو و شعله یک بهاریم
سیرجان بجای بنر است به تنگ
نگر گس لبمن خوش است همچو آب
بهزیر که دل بساها و ادم
ای جان جهان همه نثار است
بر آرزوی گل جوا سبزه
خویش زول لبوی دیده
و دوست ز آتش در و نم
گلده شده نو بهار عشق است
از تل لبوی و من نیاز است
یک ناله لبید هزار در دست

خوشتی و چشم مست داری
گر شیشه مراد است بجهل
و انم که بود برو زگار است
وانی که بود خسته پیوند
ما تو تو و نقش یک نگاریم
گر از تو نظر بگیرم رنگ
که دیده بدیدنت دهم آب
من خسته آسمان ترا دم
در یاب که بروم انتظار
بیکاشتت سخن کستابی
این باوه که بر من چکیده
این دوده که زو قسم بخونم
این نامه که غم نگار عشق است
این خط که ز دل منفته از دست
این نغمه که ترک در نور دست

در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته

ملک فارسی

در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته

در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته

در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته

در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته
در دهن بر آتش پیوسته

در هر مژه صد فسون نهفته
در آینه بوی گلستان همه پنهان
بخت که در دامنش گنجینه
در هر مژه صد فسون نهفته

در هر مژه صد فسون نهفته
در آینه بوی گلستان همه پنهان
بخت که در دامنش گنجینه
در هر مژه صد فسون نهفته

<p>در هر مژه صد فسون نهفته در آینه بوی گلستان همه پنهان بخت که در دامنش گنجینه در هر مژه صد فسون نهفته</p>	<p>در هر مژه صد فسون نهفته در آینه بوی گلستان همه پنهان بخت که در دامنش گنجینه در هر مژه صد فسون نهفته</p>
--	--

در هر مژه صد فسون نهفته
در آینه بوی گلستان همه پنهان
بخت که در دامنش گنجینه
در هر مژه صد فسون نهفته

در هر مژه صد فسون نهفته
در آینه بوی گلستان همه پنهان
بخت که در دامنش گنجینه
در هر مژه صد فسون نهفته

در هر مژه صد فسون نهفته
در آینه بوی گلستان همه پنهان
بخت که در دامنش گنجینه
در هر مژه صد فسون نهفته

ملکوتی قیامی

سودای غمت به فونش دارم
در باب که پدید است فقر
باز که زلفش گزند است
در میان طالع و بخت و کرم

زندان چو اینست که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد
 مگر با این که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد

هم ما در و هم پدر بقدر یاد
 حسرت کرده ایست خسته من
 آتش زده عشق در بهارم
 آتشکده کرد و سینه من
 بهستم بخیال دوش بروش
 چون شعله شراره ام سینه است
 تار و زبر آتش زده تاب
 در بسته بجانم سیه روز
 دیوار و درم بچنگ برخاست
 از لب شر گل رسیده خوابم
 خون بچک از گل خنجر غم
 هر موسه ز گیسوم به پرواز
 کز شوق توام گسته زنجیر
 کز خورنگد آتشتم سر موس
 من خورنگم بسینه خویش

برین هزار جان ناشاد
 از ناله عاشقانه من
 گل کرد جنون برودگارم
 افروخت بلا کبینه من
 با وصل تو گر نیمم آغوش
 زین شعله غم که سر بلند است
 هر شب ز غمت بعد از خواب
 هر روز بجان حسرت اندوز
 تا عیش ز خانه تنگ برخاست
 برخانه نشاند اضطرابم
 لب تشنه بودم چمن بجوم
 مردم بهوای تست و ساز
 کو طره کسبم چه تدبیر
 موکندن تن مبین بدین رو
 منگن نمک بسینه ریش

زندان چو اینست که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد
 مگر با این که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد

ملک میخی

زندان چو اینست که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد
 مگر با این که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد

زندان چو اینست که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد
 مگر با این که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد

زندان چو اینست که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد
 مگر با این که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد

زندان چو اینست که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد
 مگر با این که درین
 دین و دنیا و آخرت
 کس از این دین و دنیا
 و آخرت نجات نیابد

تو دیر که شد لر بایان
مخراش دل بلا کشم را
جانا تو کجا و آتشین دل
رحم آرجان بیدل خویش
عشق تو رسید رو برویم
عشق تو که جان من تن است
در عشق دلت صبور تاحین
دانی که ز عشق دستان است
من خود ز غمت ز دست رفتم
سخت ز ساحل تو پریم
و حسن من و تو هر دو نو خیز
در یک باغ نقش دیوار
هر جا که نمود جلوه شمشاد
ای نخل بن تو دیر پیوند
ما تو دو در سحر زاد

چشم تو که نیست شایان
از پنهان بکا د آتش را
این شعله برب بلان زول
گدا ز غمت ال سمل خویش
شوق تو کشید مو به مویم
در هر بن مو نشین است
این باد و فسون ز دور تا چند
در دهر ز عاشقان نشان است
بوی کشیده است رفتم
سخت لب و تو سحر لب یز
با هم تو دو شاخ گل دلاویز
سازند قسده یه بدیدار
همسایه خوش است سرو آزاد
شمشاد تو بی قرینه تاحین
دو خست آسان ز یادیم

تو دیر که شد لر بایان
مخراش دل بلا کشم را
جانا تو کجا و آتشین دل
رحم آرجان بیدل خویش
عشق تو رسید رو برویم
عشق تو که جان من تن است
در عشق دلت صبور تاحین
دانی که ز عشق دستان است
من خود ز غمت ز دست رفتم
سخت ز ساحل تو پریم
و حسن من و تو هر دو نو خیز
در یک باغ نقش دیوار
هر جا که نمود جلوه شمشاد
ای نخل بن تو دیر پیوند
ما تو دو در سحر زاد

چشم تو که نیست شایان
از پنهان بکا د آتش را
این شعله برب بلان زول
گدا ز غمت ال سمل خویش
شوق تو کشید مو به مویم
در هر بن مو نشین است
این باد و فسون ز دور تا چند
در دهر ز عاشقان نشان است
بوی کشیده است رفتم
سخت لب و تو سحر لب یز
با هم تو دو شاخ گل دلاویز
سازند قسده یه بدیدار
همسایه خوش است سرو آزاد
شمشاد تو بی قرینه تاحین
دو خست آسان ز یادیم

نقد فارسی
روز وصال کام گرم
ز ساق عشق جام گرم
زان باد که ز فشان از دست
از جگر اولین شوم است
ویداد عشق و منور حال
نیست که یافت نقش احوال
چون باغ بهار رسد زار
از غمت زاده زو شامه
بوی تو بجا می آید
بوی تو بجا می آید
بوی تو بجا می آید
بوی تو بجا می آید
بوی تو بجا می آید
بوی تو بجا می آید
بوی تو بجا می آید
بوی تو بجا می آید
بوی تو بجا می آید
بوی تو بجا می آید

از لافست جمل زود و زین کجاست بدو درین را خیار خفتد حسن بود و درین دو سینه هر که کینه ای بیند کینه که کلام زینت درین است و از کلام خفت

عشق دانی که ز عشق دستان است
من خود ز غمت ز دست رفتم
سخت ز ساحل تو پریم
و حسن من و تو هر دو نو خیز
در یک باغ نقش دیوار
هر جا که نمود جلوه شمشاد
ای نخل بن تو دیر پیوند
ما تو دو در سحر زاد

دل کاوی

در این کتاب که در این شهر از این کتابخانه است

۸۲
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است
 در این شهر از این کتابخانه است

در این شهر از این کتابخانه است
 در این شهر از این کتابخانه است

<p>چون بر میان بید خوانی بلبل ز گلو کشاده ناقوس ریحان و بنفشه دوش بردوش کاینچانه زنند جامه و ریل زو ریل سبزه شاخ سنبل برسوسن ده زبان زبان بند ستانه هوا شکست مینا بر مرغ چمن کشاده فسر یاد از جلوه باغ دیده مستش از خروار زر گرفته کابین بلبل دم گرم بر کشیده کاه و فلک بر روزگار آراست چهار نوع و سی صحر از گل بوس چمن کرد در سایه سدر گل خرامان</p>	<p>مرغان چمن بکشته رالی ز تشکده باغ برده ناسوس خون در گلاله جوش و جوش بر روز بنفشه را به تخمیل و ر ویده و رمی چشم بلبل آب از لب جوی نغمه پیوند از سره تر چشم بینا به سرگوشی گل بدوش شاد ز گش که بجواب چشم لبش بر مانده عروس گل بیالین گل پرده شدم بر کشیده در طبع اینچنین بهاری نل آن فلکش سجا که بوسی آهنگار وار و دکن کرد شده ساز بهار داده سالان</p>
---	---

نکته فایده

در این شهر از این کتابخانه است
 در این شهر از این کتابخانه است

در این شهر از این کتابخانه است
 در این شهر از این کتابخانه است

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا کشته شد / زود زود و عید بداران

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا کشته شد / زود زود و عید بداران

مژگان هزار غمزه آه سخت / نبشت دودل دگرمانی / شد دور و آرد پیاله / عشق است آرزوی خود کام

بی می و خورد خراب میشد / مستی بظلمه پیش می گشت / عشرت به پیاله نیز در جنگ / مستانه به عشق لا آبا سله

بر عشق فرو دوستی سے / جالی که بگوشه این دوستی / تا آنکه حجاب آرزو ساز / فقر اک ادب ز دست دل شد

نابید باده شد هم آغوش / یکچند در آن کرشمه سازی / سختی چون ز خویش برخاست

ابرو هزار عشوه آه سخت / پیوست دو خون به مهر بانی / ابرو دنگه پیاله و سه / هم ساقی و هم شراب و هم جام

وز رشک پیاله آب می شد / می غرقه بخون خویش میگشت / تا آنکه نازد شیشه و لنگ / کرد دل قسرا به خاسی

خود عشق به بین دوستی و سه / خود فتنه کند دراز دوستی / شد پرده نشین پرده راز / یکباران هوس عنان گسل شد

گلده سته صد ستاره بردوش / کردند و غنچه بوسه باز سه / گلگیر گنیا ز پیش برخاست

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا کشته شد / زود زود و عید بداران

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا کشته شد / زود زود و عید بداران

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا کشته شد / زود زود و عید بداران

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا کشته شد / زود زود و عید بداران

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله

در بیان غایت
 و در بیان غایت
 و در بیان غایت

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله

سیکد و نشا ط خفته بیدار چون چشم شکر لبان گلخام بر تارک عشرت زمانه رفتند و گل بر پرده از دست چون صبح رخ سمن کشاوند آئینه صبح عالم آسود برخاست صبا سحر چوستان چون صبح نسیم دوش بردوش ریحان تر از نگار بستند زان شهر تنه بره کشیدند بودند شگفته روز گاران غمهای جهان بسینه رفته در جلوه سخت کامرانان پیوسته بهم چو شیشه و جام رانند ز سخت کار و سنا	ناخن ز سینه بر پیش بیدار آموده لبش در مشرب باو ام میر خیت که آنه تا کرانه خفته و خفته لب با بست از باد و رحمن کشاوند بنود رخ از در حسیه وز در غنچه شگاف گلستان برخاست سمن گل هم آغوش گل از عرق بهار شسته میوب سوی تنگه کشیدند چون سرو سمن بنو بهاران بشمار شسته بستند بر نه فلک استنشینان بزکمت شان دماغ ایام ماندند بدهر داستان
--	--

ملک فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله

در این کتاب که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است

در این شهر که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است

<p>ز شعله و صبحدم چرخش عشقش بچون گرفت پیوند چو جام مشبهان سرش گشت خشی بدماغ بهوهورفت ز ولسدگی بهوی در شد افکنده نمک بیاده ساقی سر رشته ز انتظام فساد طبع از ره اعتدال برگشت وز ساغر عیار بر خاست می رخیت ز آگینه او منگامه بارگاه شکست کردند بس سقوف و معجون حسند علاج او بجلاب رفیق سوختند دغش بر تارکش این گل جنون زد</p>	<p>چو شید ز بس جنون و غمش عقلش بفسون عشق شد بند از تاب هم فسونگرش گشت زان تازه بهار رنگ بویت آشفته گنجوی در شد زان شعله تفتی نماد باقی ساز نظر از مقام افتاد والا خروش ز حال برگشت دو دواز گل نو بهار بر خاست ز و جوش فلک بکینه او زین سنگ که فرق شکست سوزند دای کوه و هامون کیچند دگر درین تپ و تاب زین هم چو پیافتن تن و غش عشقه که پیش بصد فسون و</p>
---	--

در این شهر که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است

ملک فیاضی

در این شهر که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است

در این شهر که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است

در این دیو خلی تو خوش بودی درین دیو
 چشمه کجا که گوشش کعب
 غل آن در چون نزار گشته
 طبع به بقار یافت مائل
 گفت ای تو حریف بازی من
 ما تو دور مرغ یک بهاریم
 و آنم که چون تویی درین باغ
 بر قطع تمایز خاند و صل
 چون گوهر دوستی بدل است
 و آنکه ز پی قمار باز سه
 بنشست و در خزان بکشد
 او ساد دل و حریف پر کار
 بنشست غل و برادر غل
 چون نقش مراد دید از دور
 کین قرعه یکام بود گردان

خاطره عشق و محبت
 در این دیو خلی تو خوش بودی درین دیو
 چشمه کجا که گوشش کعب
 غل آن در چون نزار گشته
 طبع به بقار یافت مائل
 گفت ای تو حریف بازی من
 ما تو دور مرغ یک بهاریم
 و آنم که چون تویی درین باغ
 بر قطع تمایز خاند و صل
 چون گوهر دوستی بدل است
 و آنکه ز پی قمار باز سه
 بنشست و در خزان بکشد
 او ساد دل و حریف پر کار
 بنشست غل و برادر غل
 چون نقش مراد دید از دور
 کین قرعه یکام بود گردان

تا از پی خوشی کنی خسب
 در دفع ملال همیشه کن لعب
 دیوانه صده بهار گشته
 افتاد بهر طهای مائل
 پرورده بدل تو از می من
 با تو دوستی هر یک شکایم
 دل بشکدم به بلای و لاغ
 صبح گنج یار زود هم حاصل
 گنج زر جهان روان دست
 گسترده بهار فتنه سادی
 زاهی به قمار خانه بکشد
 او خفته دماغ فتنه بیدار
 در باخت حریف دوا اول
 غل شد بفریب فتنه مغرور
 بانقش مراد بام گردان

این دیو خلی تو خوش بودی درین دیو
 چشمه کجا که گوشش کعب
 غل آن در چون نزار گشته
 طبع به بقار یافت مائل
 گفت ای تو حریف بازی من
 ما تو دور مرغ یک بهاریم
 و آنم که چون تویی درین باغ
 بر قطع تمایز خاند و صل
 چون گوهر دوستی بدل است
 و آنکه ز پی قمار باز سه
 بنشست و در خزان بکشد
 او ساد دل و حریف پر کار
 بنشست غل و برادر غل
 چون نقش مراد دید از دور
 کین قرعه یکام بود گردان

ملک میخی

چون کرد ز نال و گنج بیدار
 سبب بازی تازه به صفت کار
 کان هم بفریب از برفش بود
 با تو نقش راه دیده درین
 هم ننگ زبانه را نقش کرد

تا از پی خوشی کنی خسب
 در دفع ملال همیشه کن لعب
 دیوانه صده بهار گشته
 افتاد بهر طهای مائل
 پرورده بدل تو از می من
 با تو دوستی هر یک شکایم
 دل بشکدم به بلای و لاغ
 صبح گنج یار زود هم حاصل
 گنج زر جهان روان دست
 گسترده بهار فتنه سادی
 زاهی به قمار خانه بکشد
 او خفته دماغ فتنه بیدار
 در باخت حریف دوا اول
 غل شد بفریب فتنه مغرور
 بانقش مراد بام گردان

در این دیو خلی تو خوش بودی درین دیو
 چشمه کجا که گوشش کعب
 غل آن در چون نزار گشته
 طبع به بقار یافت مائل
 گفت ای تو حریف بازی من
 ما تو دور مرغ یک بهاریم
 و آنم که چون تویی درین باغ
 بر قطع تمایز خاند و صل
 چون گوهر دوستی بدل است
 و آنکه ز پی قمار باز سه
 بنشست و در خزان بکشد
 او ساد دل و حریف پر کار
 بنشست غل و برادر غل
 چون نقش مراد دید از دور
 کین قرعه یکام بود گردان

از منی قوی شایسته ای که در این دنیا و آخرت
از منی قوی شایسته ای که در این دنیا و آخرت

در این روزگار که همه را در غم و اندوه
و در این روزگار که همه را در غم و اندوه
و در این روزگار که همه را در غم و اندوه

گر شد سپهر صید و قبال
از رنگ روان سپاه دارم
وستان زن روزگار عشقم
گفتم که بسیار عشق دیدم
بود آن ز بهار عشق بونی

ششم ز سپاه فتنه پامال
در باو پستخت گاه دارم
نفساگی بسیار عشقم
نگاهها بر از رنگ چیدم
وز دور نموده رنگ بونی

پادشاه تل و سیمگون ماهی بجان را بر کنار
رووی و به روی بجان شش زنده شادان پریشان

ای آنکه تراست چشم منیش
بر دره و صانع انتخاب است
گر چشم و دل تو را است بپیش
تا چشم تو از سبب و ذریع
زین منظر صفت پرده بگذر
غون کن بر نشا و تلخ و ششی
این میگوید جای دم زدن نیست

بنگر خط و خال آفرینش
هر لحظه از معرفت کتاب است
ای روی تو نقش بر سینه است
قد تو کج است پای تا فرق
وز دور نظر ساره کرده بگذر
پستی تست گر خرد و ششی
زین بزم برون قدم زدن نیست

بجان پادشاه که در و ماهی
و دیدن و دور سپیده جان بپیش
بجای آن که شش بر ساره
از خنده بر کنار شادان
گفت ای دین این کل جهان
می بمانی زین دو جانور بین
یا چو این دو جانور بین
تا که شش بک بخت فرود

در این روزگار که همه را در غم و اندوه
و در این روزگار که همه را در غم و اندوه
و در این روزگار که همه را در غم و اندوه

در این روزگار که همه را در غم و اندوه
و در این روزگار که همه را در غم و اندوه
و در این روزگار که همه را در غم و اندوه

در این روزگار که همه را در غم و اندوه
و در این روزگار که همه را در غم و اندوه
و در این روزگار که همه را در غم و اندوه

این روزگار را در دین و دنیا
 به خون و اشک و غم و اندوه
 به چشم و دلی که در این عالم
 به جان و دل و دین و دنیا

ماه طربش در ابر مانده
 صبر و خردش ز کار مانده
 چون چشمه خشک مانده تاب
 بر رزم اجل ویر گشته
 آشی ز گداز دل جگر گون
 برکت بنده این دین و لعبت سیم
 چشمتی ترا زین دین و خشک جان کن
 در بنگاه کش و زبرگ خوان نه
 آلوده صد غبار رستم
 تن را چو دل از غبار شسته
 پیش تو رسیدم اینک اینک
 و آن سیمتن کن دو سیم تن برود
 جان در تن شان تو بر آمد
 دیدند بنحوش تازه جانی
 رفتند بسبک خرام در رود

آشفته دین و دهر مانده
 جان و دلش از قهر مانده
 چشمتش ز سر شک ز بی آب
 تل هم ز حیات سیر گشته
 از خشکی لاله غرق در خون
 گفت ای زامید مانده دریم
 از هر مرده و جلد روان کن
 در رود بشوی و بر کمان نه
 من نیز بود بار رستم
 دست از لب جو بار شسته
 خود را کشیدم اینک اینک
 تل فیت شکیب از دین برود
 چون یک نفس ازین بر آمد
 دریافت بونی گل روانی
 کردند زمین خشک در رود

این روزگار را در دین و دنیا
 به خون و اشک و غم و اندوه
 به چشم و دلی که در این عالم
 به جان و دل و دین و دنیا

ملک فیاضی

این روزگار را در دین و دنیا
 به خون و اشک و غم و اندوه
 به چشم و دلی که در این عالم
 به جان و دل و دین و دنیا

این روزگار را در دین و دنیا
 به خون و اشک و غم و اندوه
 به چشم و دلی که در این عالم
 به جان و دل و دین و دنیا

این روزگار را در دین و دنیا
 به خون و اشک و غم و اندوه
 به چشم و دلی که در این عالم
 به جان و دل و دین و دنیا

این روزگار را در دین و دنیا
 به خون و اشک و غم و اندوه
 به چشم و دلی که در این عالم
 به جان و دل و دین و دنیا

در خواب گزشتن تل و من ایسمیال جنون و در وقت
تنها و چادر شگبانی او دریدن و تار بود و غایت
گشته سر از گریبان کشیده ای بر آوردن

در چرخ به بین و گرم و سر و ش	صد بود ایچی بهر نور و ش
از راز جهان جریده بکشی	وزیرین موی دیده بکشی
بنا به خط زنانه می پاش	حیران نگار خانه می پاش
یک شعله ازین ترانه عشق است	یک نکته ازین فسانه عشق است
هر جا که درین ورق نگار است	از نکته عشق یادگار است
عشقت که تافته به مستی	دستی همه را بچیره دستی
سلطان ستم ترا و عشق است	آتش زن تحت دا و عشق است
تا عام کند صلامی خون را	انگیزه شمشیر جنون را
چون عشق و جنون بهم زند جوش	آشوب بلبا بود بلا کوش
تل آنکه حسن دیده در بود	شامیشه مسند نظر بود
چون عشق گشت روزگارش	آخر بجنون کشید کارش
روزی ز نشاط آن یگانه	آن در شب عاشقان فسلنه

نظمین فارسی

در خواب گزشتن تل و من ایسمیال جنون و در وقت
تنها و چادر شگبانی او دریدن و تار بود و غایت
گشته سر از گریبان کشیده ای بر آوردن

در چرخ به بین و گرم و سر و ش
از راز جهان جریده بکشی
بنا به خط زنانه می پاش
یک شعله ازین ترانه عشق است

صد بود ایچی بهر نور و ش
وزیرین موی دیده بکشی
حیران نگار خانه می پاش
یک نکته ازین فسانه عشق است

در چرخ به بین و گرم و سر و ش
از راز جهان جریده بکشی
بنا به خط زنانه می پاش
یک شعله ازین ترانه عشق است

در خواب گزشتن تل و من ایسمیال جنون و در وقت
تنها و چادر شگبانی او دریدن و تار بود و غایت
گشته سر از گریبان کشیده ای بر آوردن

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار که در این روزگار از دسترس دور است

این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار که در این روزگار از دسترس دور است

استشوق بدرد چون ما سپندم
کهای تافته از رخ فاقتم رخ
بگذشتیم نه مشروط بپایست
از مهر سپید تو که شوم سپر
این باده در شمعین نگو بود
اما بدین روش که هستی
از دوست کسی شعله است دور
در دوستی این چه دشمنی بود
من چون بگذر است درین روز
در ره بگذریم نه ساز است
باماور و بایدر چه کارم
باز آیم از نیخیال باز آیم
بگذشت زخا من جنونش
بر بودن هم قسار دادند
بودند نظر ارگه ایام

من بادره عشق درو مندم
بکشد دمن زبان به پاسخ
آتش که وفا جفت گذارست
گره بودم بر دهنه شمشیر
ای دل شده این چه آرزو بود
عشق جنون بخش نیستی
خیز از تو که در جنون خدیو
در راه وفا چه رهنه بود
گر تو بگذریم درین سوز
دانی که ره وفا دراز است
عشق است نهی روزگارم
زین آرزوی محال باز آیم
چون شد که صنم فوسش
دل در کف اختیار دادند
در راه وفا بکام و ناکام

این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار که در این روزگار از دسترس دور است

ملک من فایده

این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار که در این روزگار از دسترس دور است

این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار که در این روزگار از دسترس دور است

این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار که در این روزگار از دسترس دور است

این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار که در این روزگار از دسترس دور است

در خواب بهر نیافت جز میانی
شد سینه شکاف تیغ بهمش
چون سوزندگان دود بر سر
گرم گشته سیه گدشت پویان
از کس نشنید ما بهر اس
بشافت به پای در زلالان
کای دلشده این چه ماجرا بود
رفتی و مرا خبر نکردی
افتاد به بستر بلا کم
چون ناله شدیم بگریه و بوش
گویند خرد و کن کابل
او طرح وفادار کردی
تا شرفسون عشق برود
پیش از تو چون عشق بود

چون مرده خود تباب برخت
بهرش نیافت جز بلا
چون چادر خویش دل خویش
چند آنکه باز از گدا پوس
گم کرده روزگار جوان
وز رفقه نیافت نقش پائے
سر ز بر زمین و دوست ملان
با خویش ستیزه ات چرا بود
بر یکسیم نظر نکردی
در خواب گذشتی بجا کم
چون دیده بخون دل هم خویش
دیوانه بکار خویش عاقل
عشق دیگر اختراع کردی
ناموس جنون و عشق برود
این چه بهر عشق کس نبود است

چون مرده خود تباب برخت
بهرش نیافت جز بلا
چون چادر خویش دل خویش
چند آنکه باز از گدا پوس
گم کرده روزگار جوان
وز رفقه نیافت نقش پائے
سر ز بر زمین و دوست ملان
با خویش ستیزه ات چرا بود
بر یکسیم نظر نکردی
در خواب گذشتی بجا کم
چون دیده بخون دل هم خویش
دیوانه بکار خویش عاقل
عشق دیگر اختراع کردی
ناموس جنون و عشق برود
این چه بهر عشق کس نبود است

ملکین فارسی

در خواب بهر نیافت جز میانی
شد سینه شکاف تیغ بهمش
چون سوزندگان دود بر سر
گرم گشته سیه گدشت پویان
از کس نشنید ما بهر اس
بشافت به پای در زلالان
کای دلشده این چه ماجرا بود
رفتی و مرا خبر نکردی
افتاد به بستر بلا کم
چون ناله شدیم بگریه و بوش
گویند خرد و کن کابل
او طرح وفادار کردی
تا شرفسون عشق برود
پیش از تو چون عشق بود

در خواب بهر نیافت جز میانی
شد سینه شکاف تیغ بهمش
چون سوزندگان دود بر سر
گرم گشته سیه گدشت پویان
از کس نشنید ما بهر اس
بشافت به پای در زلالان
کای دلشده این چه ماجرا بود
رفتی و مرا خبر نکردی
افتاد به بستر بلا کم
چون ناله شدیم بگریه و بوش
گویند خرد و کن کابل
او طرح وفادار کردی
تا شرفسون عشق برود
پیش از تو چون عشق بود

در خواب بهر نیافت جز میانی
شد سینه شکاف تیغ بهمش
چون سوزندگان دود بر سر
گرم گشته سیه گدشت پویان
از کس نشنید ما بهر اس
بشافت به پای در زلالان
کای دلشده این چه ماجرا بود
رفتی و مرا خبر نکردی
افتاد به بستر بلا کم
چون ناله شدیم بگریه و بوش
گویند خرد و کن کابل
او طرح وفادار کردی
تا شرفسون عشق برود
پیش از تو چون عشق بود

در کمال عشق جان بجان بجان
در کمال محبت جان بجان بجان
در کمال وفا جان بجان بجان
در کمال ایمنی جان بجان بجان

چون شعله نهان برون درود
در پرده بکارش سببهاست
بر خاکش از درونه دردی
بشکافت بدشعه سینه مار
چون مهره مارش آتشیر تاب
شد غنچه گل دامن مارش
وان راه نورد مارکش بوخت
جان رفت ز کالبد درویش
ز و گام صبا بهوی حبانان
بهر خیمه سر شکسته دانه دانه
دلنگ ز زندگانی خویش
وز ناله سینه تیغ میخورد
کالنجخت خزان به نوهار
ناچند و بدسید روبا
لخت حیات خویش گواه

در مار صدمه می نمود
ز آنجا که طرازش عجبهاست
دیدش ز کناره ره نوردی
بشتافت بسینه ستمگار
آرد صنی برون بعد تاب
چون بود خط کرم حصارش
آن سوخته جان چراغ پیش بوخت
افسرد ز پیش مار خوش
ز آنجا دهن آستین نشانان
میگرد و خوش بهجو دانه
خون خور ز نو جوانی خویش
از بخت سیه دریغ میخورد
میگفت دریغ روزگارم
این گرگ کهن که میزند راه
زهرت شد از دستگارم

در کمال عشق جان بجان
در کمال محبت جان بجان
در کمال وفا جان بجان
در کمال ایمنی جان بجان

ملک فیاضی

خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان

در کمال عشق جان بجان
در کمال محبت جان بجان
در کمال وفا جان بجان
در کمال ایمنی جان بجان

خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان

خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان

خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان
خاک بجان بجان بجان

این بیت را در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر

کز دشمن ملک کینه خواهد است
 بگذشت در غلظت آب بگذشت
 بگذشت پری خجی جهان تاب
 بی مثل کزید و کردگارش
 بیخو است بخو است پیدان
 چون تنک ابراهه تابان
 یا آنکه در آسمان فتاد
 در بند چه چه کام داوی
 گردیدن کوه و دشت خود را
 کای آینه جمال مقصود
 هم گوهر و هم گهر نژاد
 شمع بنهم بر اه تحت
 در داد و دیش جهان پنا
 در دین بجهر با نیش نیست
 باروی نکوشگفته خویشیت

گفته سیاهی از سپاه است
 چون باد وین از آب بگذشت
 سالار سپه شنید کز آب
 ماندند زید و زگارش
 ششاق بیک شنیدن او
 آمد لغبار ره شتابان
 گفتند که بر زمین نژاد
 ماری چه کسی چه نام داری
 گفت آن همه سرگذشت خود
 سالار زبان به محضر بگشود
 تو اختر آسمان نهاد
 خواهم که شمشیر زو طه خشت
 فرمان ده ما بزرگ شاه است
 فردا است بجهر با نیش نیست
 که با نوبی او خسته ز رویت

این بیت را در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر

ملک سیاهی

این بیت را در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر

این بیت را در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر

این بیت را در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر

این بیت را در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر
 در کتابهای قدسیه و در کتابهای دیگر

مانند باد بر بهمنی چسبند
 میزد قدم و ناله میکرد
 کس برق ز خانه سوزیم بود
 سیاره بنوک آه می گفت
 تا آنکه زگر در راه آسود
 روزی بنشاط چون گل از شاخ
 میداد سیاه دیده را آب
 والا نظرش از آن نظرگاه
 دریافت که این نهال بی آب
 شمع است ز دودمان والا
 از نام و نشان چنانکه دانی
 برگرفت دهن ز حالت خویش
 گفت ای تو چراغ دیده من
 اقبال کشیده رو برویم
 من قدر ترا نکوشناسم

حیران بشتافت بابتی چند
 میکان جگر حواله میکرد
 دین شب ز سیاه روزیم بود
 ز فتنه شب به ماه می گفت
 ز تخت که سپاه آسود
 بر کرد سحر از در پیچ کاخ
 میکرد نظاره آتشین تاب
 بر روی دهن فتنه ناگاه
 در گرد و ستاره نظر تاب
 برخواند ز خاک ره به بالا
 پرسید ز روی مهر بانی
 در پنج ره لالت خویش
 وای گلبن نور سیده من
 کافتا ترا گذر برویم
 سیاهی تو مو بهوشناسم

باز نظرش از آن نظرگاه
 دریافت که این نهال بی آب
 شمع است ز دودمان والا
 از نام و نشان چنانکه دانی
 برگرفت دهن ز حالت خویش
 گفت ای تو چراغ دیده من
 اقبال کشیده رو برویم
 من قدر ترا نکوشناسم

باز نظرش از آن نظرگاه
 دریافت که این نهال بی آب
 شمع است ز دودمان والا
 از نام و نشان چنانکه دانی
 برگرفت دهن ز حالت خویش
 گفت ای تو چراغ دیده من
 اقبال کشیده رو برویم
 من قدر ترا نکوشناسم

ناله من فاجعه

باز نظرش از آن نظرگاه
 دریافت که این نهال بی آب
 شمع است ز دودمان والا
 از نام و نشان چنانکه دانی
 برگرفت دهن ز حالت خویش
 گفت ای تو چراغ دیده من
 اقبال کشیده رو برویم
 من قدر ترا نکوشناسم

باز نظرش از آن نظرگاه
 دریافت که این نهال بی آب
 شمع است ز دودمان والا
 از نام و نشان چنانکه دانی
 برگرفت دهن ز حالت خویش
 گفت ای تو چراغ دیده من
 اقبال کشیده رو برویم
 من قدر ترا نکوشناسم

باز نظرش از آن نظرگاه
 دریافت که این نهال بی آب
 شمع است ز دودمان والا
 از نام و نشان چنانکه دانی
 برگرفت دهن ز حالت خویش
 گفت ای تو چراغ دیده من
 اقبال کشیده رو برویم
 من قدر ترا نکوشناسم

باز نظرش از آن نظرگاه
 دریافت که این نهال بی آب
 شمع است ز دودمان والا
 از نام و نشان چنانکه دانی
 برگرفت دهن ز حالت خویش
 گفت ای تو چراغ دیده من
 اقبال کشیده رو برویم
 من قدر ترا نکوشناسم

نیل شد بدرونه بلا کش
 گفتا تو بزرگ از دلا سنی
 آن بازوی فتنه شد چو گشت
 از آتش از دلا بر آورد
 آن مار بلا سرشت در جنگ
 گفتش ز یکی شمار تاده
 نل بس که جنون او ز حد شد
 بگرفت شمار کار او را
 دس چون بگذشت بر زبانش
 دارد بزبان هندی بوم
 مسکین بشمار خود نظر کرد
 غافل که ز خستیار بیرون
 دل سوخته حال خود به دید
 بنمود سپاه روزگار
 در صبح بر خیز چشمه قیر

کان و دوبرون کشد ز آتش
 اندک دست چون در آتش
 تا آنگه تنش گرفت درشت
 گفتی زبلا بلا بر آورد
 آمد بسر فسون و نیزنگ
 و انگاه مرا گذار در ره
 درین دشمرون عدد شد
 بر بست گره شمار او را
 افی بگریه ناگوانش
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم
 او کار به معنی دگر کرد
 بنیدر غمی از شمار بیرون
 سر تا سر خویشتن سپید
 افتاده بره سپاه مار
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم
 او کار به معنی دگر کرد
 بنیدر غمی از شمار بیرون
 سر تا سر خویشتن سپید
 افتاده بره سپاه مار
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم
 او کار به معنی دگر کرد
 بنیدر غمی از شمار بیرون
 سر تا سر خویشتن سپید
 افتاده بره سپاه مار
 خاکستر فقر خورد و کسیر

هلمین فامی

چون بگریه ناگوانش
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم
 او کار به معنی دگر کرد
 بنیدر غمی از شمار بیرون
 سر تا سر خویشتن سپید
 افتاده بره سپاه مار
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم
 او کار به معنی دگر کرد
 بنیدر غمی از شمار بیرون
 سر تا سر خویشتن سپید
 افتاده بره سپاه مار
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم
 او کار به معنی دگر کرد
 بنیدر غمی از شمار بیرون
 سر تا سر خویشتن سپید
 افتاده بره سپاه مار
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم
 او کار به معنی دگر کرد
 بنیدر غمی از شمار بیرون
 سر تا سر خویشتن سپید
 افتاده بره سپاه مار
 خاکستر فقر خورد و کسیر

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

۱۰۴
 در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

درخت تو و از گونی هست
 درکش بکش سپید و چمن
 با تیغ و درویش اندیک رود
 گنجور ز نقب زن هراسان
 تنه روی تو نیست بی بیم
 تا کس نشناسد بدین رنگ
 سیاره و دهر فسرده غم بخت
 آب سیه از تنگ بر آرم
 کین رنگ و فسون فمیب و سیر
 چون صبح بکش و می فسون را
 خود را بنامت پری وار
 مانند دو خاصیت درین باب
 و طبع لبوز از دم شیر
 منت نه روزگار خود باش
 زین نام جهان بکام خود کن

داخل که ترا ز بونی است
 آنگاه که سیر ز رو سیند
 توست و کین گران ز هر سو
 باشد ز صفت جهان شناسان
 دیدند ترا به سخت و دهم
 گشتم بتو در نمود هم تنگ
 چون شعله زنده چایغ بخت
 چون آتش روشت بر آرم
 آه سیه آب من ز هر سو
 صبحی تف شوق ده درون
 کز پرده برایت پدیدار
 دانی که مقدار ان اسباب
 در معرکه خصم اکنه زیر
 کار نیست ترا بکار خود باش
 باک بفریب نام خود کن

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

ملک فاسی

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

<p>بمنده بهش حال دیدی بروی مکفت زبان مثلش بروند شمس ناله او پرموده گلش ریاده سروت خونین گریه زدل کشودش بیگانه نماو آشنائے وز نقد مهر مکفت چه داری از دست جنون خیال گشته درویشیم و با بکست نامم بصورتی مرا مثل نیست در اطرفه وقت بخش صد کام میدانم کرده ام کمترین سهم زت برن ریگان ریگان شمعش بیش از دیگران رعایتش کرد هم جایز کار دانی خویش</p>	<p>گفتی که بشهر اورسیدی گفتی سجد بویخت حاش گفتی بیهوشه قیافه او شد گفت که این خسته مرده است از راه کرم طلب نمودش گفتا چه کسی و از کجا بای جز مرموی از شرف چه داری تل از غم دل چو ناله گشته گفتا که ز دست رفت کامم در آب شناسیم بدل نیست در آشفته ساقیم بعد جام چندین مهر در جز این هم دل سوخته آنچه نام بروش خوشوقت شد و عنایتش کرد نعل نیز به بی نشانی خویش</p>
---	--

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

ملک فیاضی

[illegible]

نیلوفر سی

۱۰۴
 در دلد دل خود بگو به سبب درد
 گم کردن شاه قدم را
 کیست قهقهه نماید برت بکار سه
 دل بر گرد سمیری داشت
 همچو آبه و جدم و هم آغوش
 بگذر شش از جنون و بگذشت
 زو گام و سه ز رستی نرو
 وز نیک و بد هم ز محرابان بود
 وان گرم روی به کوه و دشتش
 این است سخن که گفت راست
 لی درد کس که در دشت رفت

اگر بیت دل تو عشق پرورد
 بنمود پیغمبر راه غم را
 گفتا گذر از چنین شکاری
 دل سوخته بخود سری داشت
 نیز است بیارد و بش بردوش
 ناگاه سحر پی دامن دشت
 بر دامن وصل استین زد
 او نیز مرا ز جدمان بود
 چون یاکسم ز سر ششش
 خیزوز و دم خردش همچو است
 تو آن کسان زور دل گفت

شکاپوی برهمنان در حبت و جوی دهن
 و یافتن و رسیدن او به شهر بدر و مادر
 بر کفش که باین و آن سخن گفت
 زمین حال که نل ز بخت نشناخت
 آوارگی نل و دهن گفت
 ناگاه پدر دهن خبر یافت

چو بخت از چرخ بگردان
بهر کس که بخواهد بداند
بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند

چو بخت از چرخ بگردان بهر کس که بخواهد بداند بخت از کس است و کس را بداند بخت از کس است و کس را بداند	وامان رسید او کفر پر زوشتر لشکر ده به گام چشمی ز ستاره دام کرده وان بکک کجاست جلوه دار زد گرم سوی سیاه گام کاسوده ز لب رعایت او کاد سجدیم تخت گامش یا چون دل و جان بمهرامور آسوده ز ریخ ره گذار سه واند رنگ و پو نظاره سواد تا ابنوی نمودش ازدور نزدیک شدش نظر کنان تیر بر فرق ادب گهر فشانان سر زده فسر و عجیب اندوه خشمش بدین فتادناگاه	چو بخت از چرخ بگردان بهر کس که بخواهد بداند بخت از کس است و کس را بداند بخت از کس است و کس را بداند
--	---	--

ملکین فارسی

بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند

بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند

بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند

بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند
بخت از کس است و کس را بداند

قوله گشتن آه از آفتاب زده در تابستان و در تابستان آه از آفتاب زده در تابستان

از آن که در تابستان آه از آفتاب زده در تابستان

نقد فی فارسی

از آن که در تابستان آه از آفتاب زده در تابستان

از آن که در تابستان آه از آفتاب زده در تابستان

از آن که در تابستان آه از آفتاب زده در تابستان

از آن که در تابستان آه از آفتاب زده در تابستان

وزیر بهسار من خبر گیر
برگ و بر بهیم بریز و
آشفته و نهان باده نش گفت
تاراه برد بزرگ و سازش
بر بست کمر بچاره سازس
در پویه چو آرزو تو تا
یاورد درون برون شتابند
زان گم شده بت نشانه جویند
زان تشنه جگر شوند چو یان
زان شعله نشان و آغ خوانند
ریزند گل نظاره بر شمع
راست بپی یقین گمانها
ولله آه خواب غم گذارد
وان کسوت عافیت بریدن
وان سدره جنون نهادن

از آن که در تابستان آه از آفتاب زده در تابستان

[illegible]

بیخود شوئی برین نظر کرد
 کرد کیست که می تراود این راز
 بے درد حکایت و دوا چه
 سختی بفکاک در اشتکلم شد
 وانگه رجون عشق زود جوش
 بی حیر و نبشش قمری شد
 از حال تپاه خود تبسه تر
 گفت ای لیسر شکم کاهی
 خوش منظر و خوش کلام دادی
 سبکچه گشتن کجا ^{آفتاب} ^{بر}
 گفت از ملازمان شاه هم
 بر اهل فرس ریاستم هست
 صورت گریم بدل زنده راه
 دارم ز مقربان جانشین
 از کار مصوران تقدیر

حیران مزه را بگدیه تر کرد
 دین دریغ گهر که بسکند باز
 بیگانه و حریف آشنا چه
 نختی بخیال خویش گم شد
 بر کرد سسر از دیچه پویش
 اسید به بیم هم نشین شد
 وز کوب بخت خود سیه تر
 چون مردم دیده در سیاهی
 آخر چه کس چه نام هزاره
 کاذب تو بوی آشنائی
 از منت بان یار گاهیم
 در علم فرس فراستم هست
 وز عالم ^{بمانی} غنیمتیم آگاه
 صد کار و گر بکار گاهش
 جان فانی شده ام چو کلک تصویر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نہایت فوری

و انچه که گفت و بید زین
پیدا است که بود ناز زین
ببین بجز که در حقیقت
با و صل کند بکنده دست
زینان ز دو سوئی بکن
صد واقعه از نو و کن دست
شد خوانده چشم او ششانی
و بیایم که لوح استانی
ز یاد زین است یاد و دانه
و انچه که گفت و بید زین

[illegible]

از قول عمر دیر سیاه افشانند
فغانی در جگر بناله افشانند
پیش پیکر من گشتنای
آید نوزده و صد بیامان
انداخته یگر آستانه
بیاورن گشت بجاودانه

بیچاره ام

سختی از دست است
درین عرصه شکست
بسیار ازین است
که درین عرصه شکست
بسیار ازین است

گویند که فل زو و فسون
برخش و در گران فسون را
گر سر و درخش بجلوه چون برق
گر فل بود آن کرد گمانی ست
در بادیه باد می کند رام
وزنه من و کج نا امید
بشتافت برهن فسون ساز
مستانه سر و دل سرایان
در یافت مستران شه را
ران غنچه که نا شکفته بود
زین جام طرب که بغش فتاد
میخواست ز ابر کام گیرد
آهسته طلب نمود فل را
گفت ای سحر و سحر دان پیش
خوانی ترسم پری تزدان

وار و سحر و آتش فسون
پون باد کند تک میون را
یک گام ز غروب تا شرق
این نقش شگرف استانی ست
در مرحله گرم سیرند گام
گو صبح بدم برو سفید
انگشت ببال عشق پرواز
آمد به سباط رای رایان
حجاب حرم بارگه را
برگشت هر آنچه گشته بود
در سینه شاه آتش فتاد
پویه ز صبا برام گیرد
آن درخورد و جنون شمل را
اندیشه سگال دانش اندیش
خوار فسون دیو زادان

بسیار ازین است
که درین عرصه شکست
بسیار ازین است

ملک فایسی

پیغام دمان بهمن فویش
من صبح گنجین این چو ساز است
در خانه گنجین این چو ساز است
عشقان بگرفت آسمان را
که صبر و قوت این جهان را
به داده عشق زبان را
کای پیچیده زین ترانه باخود
کای دای بهر بخت بهر سازم

بسیار ازین است
که درین عرصه شکست
بسیار ازین است

دلدار
فوندهای
فوندهای
فوندهای
فوندهای

[illegible]

بادل شده و گرنشینه
 در بتکده گمان نشنتم
 که خون و فاسرشت خاکش
 و ناصیه نقشش بیوفائی
 بیات ز بے محال بینی
 نزدیک خودم باین بهانه
 فتنم زنی بهانه او
 این نیز یگانه که در جزیرش
 نقش نشان با در و را
 دیوان پیروی نراه گویند
 که گم کنند در شب تار
 در جلوه نفسیه امتحان ما
 صد شجده و پیروی نشان است
 بر عقل که شناس زو طبل
 بر چیده ز خیل باو پایان

دلدار در گریه و گریه میسند
 فیانی که خیال و در بستم
 سوگند به چشم سر مناکش
 در دیده فریب و در بانی
 دو بست چنین خیال بینی
 خواهد که شد مشفقانه
 من نیز بر آستانه او
 نل گفت بر آگای جهان بخش
 این ابرو شان برق دورا
 زان روسته که دیو را گویند
 باشند ستاره و ابرو بیژن
 دارند خجسته نشان با
 صد نکته نهان خجسته شان
 و اگر بشتافت سوی ابل
 جریسته و و پیکر نمایان

[illegible]

[The manuscript page contains dense handwritten Persian or Arabic script.]

[illegible]

تجسس و ارماد ۱۲۸۱ قوه لر یسب آه گردن بکمان بچایا به کینه داری که به کس قادی رست و طایف کزنده

۱۱
مؤمنان و مؤمنات که در روز قیامت با حق تعالی ملاقات خواهند کرد و از او فیض بزرگوار خواهند برد و از عذاب الهی محفوظ خواهند ماند و اینها را در کتابهای معتبره مذکور است.

فرمود همان دو خوش ثل را
بر بسته عثمان بسیار دادند
استبان ز دستباره اوج روتر
حیرت زده رای در نظر ساره
پرسید که این دو بارگی را
چون یافتی و نشان نشان چیست
گفتا که فسانه بس دراز است
بس نام و نشان بود فرس را
چون گام زدی بحسبت و جویم
این خاصیت دیده کیشای
پیشانی و سینه زانو و گوش
بر جبهه کی کن اعتبارش
جز سینه که آن دو سوی خود دارند
میشمارد که خوش چار زانو است
بشمار و نظار سکه نشانها

آن گرم دو آتشین کمل را
صد گام پیوس کشاد دادند
گردون ز سپهر تیز و تر
بر صحرای آتشین سواره
اگر نبوش بر دلفرگی را
و بیاجبه استخوان شایعیت
در هر خم مو نه راز است
کا نازده در کفیت کس را
زین شعبده موبو گویم
دیگر دوش موبازده جای
شناس کن نشان فریوش
بر عضو گرد و بر شمارش
هر سوی دوچ موی خواهند
بر سر نود و گردش موست
تا آخر یقین شد آسمان ها

گلان ماندن ز مایه کجاست
شکین طلیحان ارجاس
بند شمعیت بین
از دوش روغن چرخ است
یک بیک در خیمت پیوسته
شبیه آب و آتش
در این دو عالم

تاریخی

رایش از شایو داد آواز
 کهای نکه دوری بلبس پرواز
 هم چو تو با صمیم حساس
 در نیکه اویخت هوشتلاست
 وانی بفرموده و فرست
 زمین نیکه جلادی نرس
 نام زهر نهاده و نرس
 ازین بیانم و اسرار

[illegible]

نعل:

چون در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است
که در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است

<p>۱۰۰ از نقش فلک بچیت افتاد آمد بدرد من بجهت جوش گفت ای تورو روزگار نازان این تفرقه بر تو اندکی نیست بر خجبت در کرم کشادش سامان دیگر هم اندرین ساز مروانه به ساز ره که بست از غریبه تلخ کام بر خاست</p>	<p>بنمود ز راست در غل هم وزر یو عدد و بغیرت افتاد از طعن زمانه پنبه در گوش اکلیل طراز فرس از ان ناموس من تو جزو کی نیست هم شکر و هم خزینه و او ش گشتند بر روزگار انباز عزیزش بنده سفر بست چون دیر با مقام بر خاست</p>
--	---

بنیشتن موکت ظل از شهر من تخته گاه و بگوش و قبال

نقش یاخته از پیریت کجا که گفتن و رنگ این پیر نیو و اون

<p>روزی که برویت مناظر بر جایش گل طرب بکبت بود نه با نظرات سعد منظر</p>	<p>طالع به سجود بود ناظر خورشید بخانه شرف بود در قیام باطلین زاید النور</p>
---	---

چون در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است
که در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است

ملکین فارسی

چون در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است
که در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است

نقش یاخته از پیریت کجا که گفتن و رنگ این پیر نیو و اون

چون در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است
که در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است

چون در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است
که در میان این دو عالم
بسیار از این عالم است

147/

زان نقد که در میان پیر
 و خرد و کینه و در
 این که در میان پیر
 و خرد و کینه و در
 زان نقد که در میان پیر
 و خرد و کینه و در

بیرون همه موم و در درون سنگ
 بهم دست ستاره و غل باز
 صد نیش ترش به مومیا می
 شوره به بگاشکد نهفت
 ما تو ز یک گل و ز یک آب
 باشد چو پدر و پسر
 از شب بده بازی زمانه
 که ز بخت کشد باین درازی
 که ماند و گم ماند سهل است
 از برد و نبرد کس ز سجد
 کس را پیمان چه اختیار است
 خشم سوی دشت نه چون بود
 پژمرده شقایق جنونم
 در کاسه پیاغ مرده افروخت
 در چشم من بجای فرزند

پیاپی و در میان جنگ
 هم پای زمانه فسون ساز
 صد تیر گیش بر پوشنائی
 صد شعبده در نظم نهفته
 گفت ای بفرغ فعل شبان
 دانسته که برادر میهن
 بود آنچه گذشت در میان
 که بود کمان کس مبارزی
 اندیشه ملک و مال چهلست
 آنجا که خمر و عیار سنجید
 و انغم که بدست قرعه کارست
 سرگشتگی من از جنون بود
 سود از دماغ شد بروغم
 بازم خرد و فسرده افروخت
 امروز نه یک ششان دانم

نیلزین فاسفی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

خداوند من و تو را که در این عالم
چو نور است بر دلها و چو آتش بر جان

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا چاہا۔

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script.]

زینده صد چمن برودوش
برده بر سه آمد آرزو ها
وزنایه حسن روزگاری
مستی زمان بهوشیاری
دوری چو بهار نو جوانی
در موج بهار ش چمن گم
گرفت به سان نگار دیگر
گنجور می شنیدینه بکشد
شد و امن و جیب آسمان پر
صد عمر یک نفس گم و کرد
آفاق طراوتی و گم یافت
هم جوهر عقل و بهوش در سر
که دانه بخت ملک رانی

عهدی چو شراب تازه در چوشت
 افزود معشرت آبرو را
 از مشربم عشق نو بهاری
 آئین جهان بختیاری
 عیش ز شراب و دستگانی
 چو شید ز پس بهار اخیسم
 گل کرد و نشا طبار دیگر
 ساقی سر آگیند کاشاد
 از بسکه فشانند بر جهان در
 سخت آمد و عهد کمنه نو کرد
 عالم ره و رسم تازه در یام
 هم شاه عشق و سوز و بهر
 عمری به نشا ط کادری

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶

دست پر و خیزان بر پای افسردگان
چمن و افسردن گلبرگ چیات گل و بوغن

[illegible]

مگر هزار سال مانده بود تا آنکه استادی که در این زمان برآمد و به نام او

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

در این تخلص بی کلام
که در این تخلص بی کلام
که در این تخلص بی کلام

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

چون رفت بگفت و گوی مختی
آنگین ساسی گزین را
گفت ای گل دولت تبارک
بندت بد و حرف مختصر به
وستت برش دل تو با واد
پچید صد ابرو خنکوس
برداشت زنانه شاه نورا
مستم تخت ازو گرفت پایه
خسرو شد و داد خسروی داد
برود و فرسود و دور
نعل رفت و بساط خاک بگزید
کانیت روان سبب بدم
تنه خیال خود نشستم

بردار سبک گرانی خویش
در ساغر غم آشکارست
آراست چونو بهار تختی
بر تخت نشاند جانشین را
این تخت و نگین ترا بهارک
تختفین هزار در و سدره
تاوست و دولت بود قرین باد
کردند زمینیان زمین بوس
افزود سر کلاه نو را
هم چتر بر و گفت بسایه
وین عالم کهنه را نوی داد
فرودین کرد و تیر روی را
وز شهر برین معاک بگزید
طاق و گران نظر گندم
وز حاجب و بارگاه رستم

از
فرودم ز غمت و پنهان
فرودم ز غمت و پنهان
فرودم ز غمت و پنهان
فرودم ز غمت و پنهان

جانبان با و قمر
نفس با و قمر
نفس با و قمر
نفس با و قمر

ملکین فارسی

بگفت در و نفس
بگفت در و نفس
بگفت در و نفس
بگفت در و نفس

دینا عبادت از سوت
دینا عبادت از سوت
دینا عبادت از سوت
دینا عبادت از سوت

از میان درختان کهنه و پنهان

120

تو در میان که من گذر مشتم
باز این چه کرشمه جدائی است
ایست طریق دوستدار سے
بر خویش بجان و تن زبایم
تنها بگذاریم نه سازست
واری سفر دراز در پیش
خود بار خودم درین نگاہی
من چون بگذارست زیارهای
بجز من و تو چه احتمال است
بس یار رفیق من خیالت
نی شیوه کالبد پرستی است
خود گوید پست حلیت کارم
پیک ویزه بد و سنگ رایت
زین وصل و فراق جز حجاب
و قیست که حلیت پرستم

از خست جان و تن گذ شستم
 گفتا دهن این چیهوفائیست
 تو بگذری و مرا گذارے
 تا تو دو تن به نیم حسابیم
 اکنون که خفتنت نیازست
 ای گرم رو دفابندیش
 بر تو نمک گر اینم روے
 در زانکه مرا تو خود گذارے
 گفتا ز تو داریم محالست
 گر من گسستم از وصالست
 در یاب که عشق ترک میست
 چون مهر تو گشت پرده دارم
 چون چشم تو را سستین نگارست
 افرود مرا به پنج با بے
 چون دیده ز حلاوت تو بستم

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در این غنچه
چندین بیت
از کلام
شعر
در وصف
نار و آتش
و غیره
درج شده
است

بر سختی من آب آذر آمد
بی غم دل ولی بهار شد زانغ
شد گنج ز دست و می بر من
من محمل خویش هم برانم
چون لاله ره وفا گزینم
شمنی نفس دروغ مخفی گشت
گر شمع ز صبح پیشتر مرد
گر گل نفس در از دم و س
گر بار تافت رو باقبال
آمد سبب من ترا نه خویش
در آتش خود داشت سختی
آن سر و کفشش سندا و
از تیشه روان ز پا در انداخت
بر کند نهال سنبلی از جای
شمشاد و بید نار و ن هم

سده و چهل و نه
بی نغمه عذیب شد باغ
خود بر چمن خودم نوا سنج
وز قافله تو پس نماغم
در هودج آتشین نشینم
چون صبح رسد به شمع بر فاخته
ایک دم صبح نیز فرسود
من هم جو صبار سیدم از پی
من نیز رسیدش بدینال
و به باغ حرم خدای خویش
وز من بدل و خود بست سختی
می رست بجلوه محبت داد
هم شاخ گسست هم سر انداخت
اگر کند دخت گل هم از پای
نسرین شکست و نترن هم

در این غنچه
چندین بیت
از کلام
شعر
در وصف
نار و آتش
و غیره
درج شده
است

ملکین فانی

در این غنچه
چندین بیت
از کلام
شعر
در وصف
نار و آتش
و غیره
درج شده
است

در این غنچه
چندین بیت
از کلام
شعر
در وصف
نار و آتش
و غیره
درج شده
است

باز
باز
باز

[illegible]

خاکسترشان بآب سروا و
باشد همه جادو آتش و آب
کاید و نسیم و دوش بدوش
این باد و برین دو جان گوارا
از عشق بدایت و نهایت
منگامه و هر سبب خلل بود
داد و دوش چنانکه خواست
هم جوهر عقل و دوش در صبر
در دی همه آرزو پرستان
بی رخمه نواهی عشق میخواست
عالم عالم جهان جهان عشق
وز عیش نماند، مسیح باقی
آبستن فتنه شد زمانه
لکن روز اشباح هم فرود شد
خدا فتنه زمانه زبان بگوید

بادشاهی که بشعله بال و پرواد
 عاشق زکشاکش جگر تاب
 گشتند و دو جان چنان بهم غمش
 عشقت نهان و آشکارا
 ایست گریخت کند سرایت
 تا دور فلک بکام نل بود
 راه دور و دشتی بختن کاسه
 هم شا به عشق و شوق و بر
 دور آن ز نشاط بود و رستان
 از هر رگ و ریشه بی کرم و کاست
 در دل همه عشق و بر زبان عشق
 می آینه دار روی ساقی
 چون رفت ز عالم آن یگانه
 بس زیر ستیزه به گلوشت
 از ماتم او جهان بچو شید

از منک فدا شد که چو منک
شد بشکوه و باده چو منک
از منک فدا شد که چو منک
شد بشکوه و باده چو منک

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

نمایش فایسی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

الحمد لله رب العالمین و الصلاه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

بر کوشش مرغان این چنین که دل بر گلهای لی بقا
نه بندند و به پرواز ملک پال بهت کشایند

فیاضی ازین جهان قدم کش کوچیت سپهر و هم بنیاد	بر عرصه آسمان غلم کش سپای فنا چو رنگ بر باد
چون پیکر سیاست بودش بجیت بدین نو کهن را	بر لوح عدم خط وجودش پیش پیچ خویشتن را
بر او بصد فسون زمانه نیز نگ فناست پرده شکاف	بر باد هزار ازین فسانه سیرغ بقا جوی زین قاف
که دون گریه گیت بسته بر باد عکس است جهان از موج سیاب	وین باد گره ز کار بکشاود آینه بیدار و عکس دریاب
و بهی است خط و ستاره و ماه بگیر ز بوی این چنین زار	صف نیست حساب این صد گاه چشمیده بدین بینه نش مار
بغش که چنین چمن شکفته است سوزد ای تو گر سبزه نهد داغ	در غنچه او خشک نهفته است صدرا نیز در ترنج این باغ
این فکر که هست همه خوابت نام غلطیست	کافران رساند تا آبیت

هلمین جاسی

چنین آه که شکر بار بر زشت صفت از خوشی آن است نه بدی که بدی از بدی آن است

این چنین است که در این عالم
همه چیز در دست خداست
و هر که خواهد که در این عالم
بماند باید که در دست خداست

این چنین است که در این عالم
همه چیز در دست خداست
و هر که خواهد که در این عالم
بماند باید که در دست خداست

این چنین است که در این عالم
همه چیز در دست خداست
و هر که خواهد که در این عالم
بماند باید که در دست خداست

این چنین است که در این عالم
همه چیز در دست خداست
و هر که خواهد که در این عالم
بماند باید که در دست خداست

۵
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام
الذي كان من قبله
والذي كان من بعده

این سخن را که در این کتاب است
درین راه می بیند
که نه تنها در این راه
که نه تنها در این راه
که نه تنها در این راه

وز شبنم خون خود کند غرق
حسرت گل و ناله بلبل است
چون شعله بباد استوار است
یابی بهمال نیل عهد و سن
چون شاخ شکسته مرده اش
هر سبزه خطه بخون خویش است
چون آب بطبع و پی فسره
آبت بچراغ و راه بر باد
بر روی سُرّاب آسیا نیست
از گردن او چه گدازد و چه
آن کرد و بد چه خاک بر باد
خاکستری حالت در گرد
کز نیل قنات موحداست
وین طولی اهل منار بر سنی
از و دو دماغ خویش و ارے

دشت زنده ز برگ برف
 این باغ که آه سبیل است
 هر گل که بی باغ روزگار است
 بر سر که بگری قصیب پوش
 پس شمع شگفته در سرائش
 بر پوش گل اسیرش است
 در خشک برگ تو خون مرده
 تو کاغذ و باد سر سبز باد
 گردون که طلسمون هواست
 دارند جهانیان تک و دو
 چون دید که آر گشت احبوا
 نی نی که سپهر سمن پرورد
 برود و رفک منم مدار می
 کاخیت ز رخ اصد شگرفی
 این روز سید که پیش دارم

نادر فانی

درد و دیو سارست
در تیره شبستان این راه
آینه بخت از غبارش
چون جامه کاغذین بر آتش

دریا و قنات آب عثمان از
 علمین پیری اعلیٰ درون
 دریا و قنات آب عثمان از
 علمین پیری اعلیٰ درون
 دریا و قنات آب عثمان از
 علمین پیری اعلیٰ درون

[illegible]

تخلیه کشت دین و دلاسم علی الاطلاق رسالت و جنسین و تکلیف یعنی عضای تو را دهم جدا شو بر دست به نقد تو نام باقی ماند

این شعر به وفاتش نوشته
این خانه طاسم در طاسم است
عبرت هزار چشمم بر گیسو
چون خامه بجز خود فکرم کش
مشاور که راه پیش دارم
بگذارد زمانه حسرون را
در بر طاسم غم به غم زدن دست
طوفان امید سخت ماری است
غم سینه که از او خسته جان گاه

پیمان به نسیم بهج بسته
نیزنگ خطش هزار قسم است
چون شعله بر خشت خویش دیگر
بی کم کن پیش بر دم کش
یار بر سر حساب خویش دارم
بر سپه زده شمل دوازگون را
کز یونج بهنج میخوان رفت
هر مان ماه شگفت کاری است
انگشت حدیث قصه کوتاه

چون شمع به وفاتش نوشته
این خانه طاسم در طاسم است
عبرت هزار چشمم بر گیسو
چون خامه بجز خود فکرم کش
مشاور که راه پیش دارم
بگذارد زمانه حسرون را
در بر طاسم غم به غم زدن دست
طوفان امید سخت ماری است
غم سینه که از او خسته جان گاه

این شعر به وفاتش نوشته
این خانه طاسم در طاسم است
عبرت هزار چشمم بر گیسو
چون خامه بجز خود فکرم کش
مشاور که راه پیش دارم
بگذارد زمانه حسرون را
در بر طاسم غم به غم زدن دست
طوفان امید سخت ماری است
غم سینه که از او خسته جان گاه

ملک من فارسی

خامنه کار این آتش که بدم صبح افروخته
و ناقوس و لها دران که در خسته و تار جانها دران

بگرفت زگار خبا و دانه
ناموس هزار پیکر است این
ناقوس نهفت ام ز ناز

صد شکر که این زگار خانه
تجانه زنده را در دست این
هر نغمه که بسته ام برین تار

این شعر به وفاتش نوشته
این خانه طاسم در طاسم است
عبرت هزار چشمم بر گیسو
چون خامه بجز خود فکرم کش
مشاور که راه پیش دارم
بگذارد زمانه حسرون را
در بر طاسم غم به غم زدن دست
طوفان امید سخت ماری است
غم سینه که از او خسته جان گاه

این شعر به وفاتش نوشته
این خانه طاسم در طاسم است
عبرت هزار چشمم بر گیسو
چون خامه بجز خود فکرم کش
مشاور که راه پیش دارم
بگذارد زمانه حسرون را
در بر طاسم غم به غم زدن دست
طوفان امید سخت ماری است
غم سینه که از او خسته جان گاه

مجلس ششم در بیان فضیلت و مناقب حضرت علی علیه السلام

از شعله تراشیده ام بر لب	آتش که بر کاره فرست
در دامن موج و جیب گرداب	افشانه هزاره در نایاب
زین گنج عینلسان غیرین	استراوت معانی نظم کین
سپاره آسمان نقابت	این دوده شمع آفتابست
افروخت چراغ سبزه دخت	گل کرده بهار عین زانم
ز انور صمد و معانی آب	دارم شب خیال سده کم
در دامن آسمان ددم دست	هر صبح که از سخن شد خست
سین بودم و صبح هر دم بید	خیز شید گوشت اندرین کار
کلکم زلف طپای کویان	روسم منفس بسا طربان
از صبح ستاره در من حرف	میرخت زخوه کاری ثرون
بر باد صبا زدم عاری	هر صبح در زبیری
ز آتش فکر و گرفت	کرمی زدم سحر گرفت
من بودم و باد صبحا بهی	هر صبح ز فیض باد شامی
کلکم ز شکاف پرتواندانه	در دانه صبح خرم باز
پانی قلم از جگر خامنه	دست منم ز دل علی بند

ملک فارسی

کرمی به نقشه زلف کاسه
 لب از حقیقت از حجازش
 فون تابید شد از دل سنگ
 در باد صبح زلف ازین ساند

کرمی به نقشه زلف کاسه
 لب از حقیقت از حجازش
 فون تابید شد از دل سنگ
 در باد صبح زلف ازین ساند

کرمی به نقشه زلف کاسه
 لب از حقیقت از حجازش
 فون تابید شد از دل سنگ
 در باد صبح زلف ازین ساند

کرمی به نقشه زلف کاسه
 لب از حقیقت از حجازش
 فون تابید شد از دل سنگ
 در باد صبح زلف ازین ساند

در این مکتب که در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰
 در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰

این کتاب در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰
 در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰

این کتاب در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰
 در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰

<p> زین پرده که نسج آسمان پست این نامه که عشق بر زبان برد من باو دست کار بوشم با این تفت آتش دروخته از قافله است من در آست از دود باد دست کارم صد بیل مست نشسته گشت پیر است ام سحانه بکر زمین پیش که سکه ام سخن بود اکنون که شدم بعیش مراض تا نقش شناس نه اسام در دور تو خسر و یگان ز من ز نسیم طبع گل خیز من خنده شکر چو جام باوه از هم من و بخت جودش تر </p>	<p> سخت تو طراز جاودان پست طراسه ترا با آسمان برد عیم بنود اگر بگو ششم مدد جو ش زخم بگو من معذورم اگر کنه صدای که داده از دوسه شمارم که منید گل عراق بر فاست در گنج طبع و دلی فسک فیضه قسم نگین من بود فیا ضمیم از محیو فیاض ز نیان بدو نقش رشتا هم چیدم گل سخت از زمانه جام ز من نشاط لبریز ساقی چو صراحی الیه داده روزم خوش و در کار خوشتر </p>
--	---

این کتاب در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰
 در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰

این کتاب در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰
 در شهر کاشی
 در روزهای جمعه و شنبه
 در سال ۱۰۴۰

کاشی

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

همه شایسته از شاه آسود دیدان بت کارگاه آذر سی و نهم از جاسوس شاه چون سال عرب شمار کردم این باغ که پر زنگست تست و ارم طرب ایاغ و گیه گر خوشی چنین بسوزدم پاک گدشته آگینه دل بر خواب بنده فسانه بازار این عرصه آسمان نوردان از مهت طسبیج در نه شتم در هر حلقه که پانها دم و اینجا که نمود خشک و شتم دو کان هنر چنین کشودم این کار نیست کار کس نیست	همه نایب ز گرد راه آسود پیر استگی تباه آذر تاریخ محب و سله الف و سده الف نگار کردم یک گل ز بهار دولت تست در طرح چهار باغ دیگر مقنناب برون بر آرم از خاک آینه و هم بدست محفل من گشتم ازین فسانه بیدار کاخاست نظر ز کند گردان منت کش آسمان نگشتم ز انگونه که باید الی تمام زان بادیه تیز تر گذشتم سامان سخن چنین نمودم اندازه اختیار کس نیست
--	--

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

نظم فارسی

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

[illegible]

چهل سال ورق نور و گشتم
و دیدم همه نقش خار و گل را
و رفیت مطرب نشست بزم
سبابة گلکم از خط ثروف
خواهی که درین خط سینه
برکش از علوم یک بیک را
نفس دود چرخ عقل خورم
لبس آب که چشمه سحر داد
امر دزد و دزدان ایام
سلطان سخن که شد اما نم
هم با امرا تطیب گشتم
هر گویدم به نکته رانی
تا عشق نشست بر ضمیرم
شهر زنان ملک معنی
چون بر سپهر نظر کنند

کاروان سپهر در نوشتم
 خواندم همه کینه جزو کل را
 تشریح فلک بدست دارم
 شد بنص شمس و معنی و بحر
 از دانش و پیشم نسخه
 نه پله ترازو سے فلک را
 تا سبے بفروغ عشق بروم
 تا بخشد عمر من شود او
 ز نو بهت سپهر بر بام
 اوزنگ نهاد بر زبا خم
 هم بر شمس امیر گشتم
 ز افروزدم صفت محال
 اکلیل کار ز نه سر یرم
 تا وک فلکشان زردم دعوی
 در بحر کرام سپر فگندند

عبد الجبار بن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الوهاب بن عبد الحميد بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

ملفوظات

نه بکنند پس چو بر صدایم
شش و چهل و یک کون پر بودم
پیرانی دو کون را ایام
پیرانی یک سه لوح را انکارم
نه رطوبت خاک درین زمین
ز آب زمین چون می نرسد
این همه فنیان بر زبان نیست
همه بیان نیست

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ای که بختم در درجه بر صفا
والا گسدم بقیمت دار
صبحی که درین چرخ سرایم
نشد دولت تازه روزگاری
آنکه بسکس شاه می نشستم
او شب سیمه شب چو عقل بیدار
می بود درین اقیته زین
ولما نزل ساره بند میشد
صدقه ششمه صبح می نمودم
هر که هسته ز ساغر معانی
سوی خاک ره گشتن اسان
این گنج گهر چو پرت اوند
در یافته فسرده گهران را
چون بچرخ شدند گوهر آباد
نشدست سحر عشق فن را

بر چنین گل از بهار انصاف
ارزش بگه و غنیمت دار
صد باغ بنهر هر هوا ایم
کایک چرخ چرخین بهار
گلده صد سخن بدستم
من روی بروی مغر بشمار
دریای دلم به موج خیزد
جانها به فسون سپید میشد
بر صبح سفیده می نمودم
آراسته بزم دوتنگا سنی
کامروز غم ناسپاسان
انصاف گریه نظر کشاوند
دیدند نظیر اشتران را
خواص با فرینشان شاد
کز سحر سرشته ام سخن را

ملک فیاضی

ای که بختم در درجه بر صفا
والا گسدم بقیمت دار
صبحی که درین چرخ سرایم
نشد دولت تازه روزگاری
آنکه بسکس شاه می نشستم
او شب سیمه شب چو عقل بیدار
می بود درین اقیته زین
ولما نزل ساره بند میشد
صدقه ششمه صبح می نمودم
هر که هسته ز ساغر معانی
سوی خاک ره گشتن اسان
این گنج گهر چو پرت اوند
در یافته فسرده گهران را
چون بچرخ شدند گوهر آباد
نشدست سحر عشق فن را

ای که بختم در درجه بر صفا
والا گسدم بقیمت دار
صبحی که درین چرخ سرایم
نشد دولت تازه روزگاری
آنکه بسکس شاه می نشستم
او شب سیمه شب چو عقل بیدار
می بود درین اقیته زین
ولما نزل ساره بند میشد
صدقه ششمه صبح می نمودم
هر که هسته ز ساغر معانی
سوی خاک ره گشتن اسان
این گنج گهر چو پرت اوند
در یافته فسرده گهران را
چون بچرخ شدند گوهر آباد
نشدست سحر عشق فن را

ای که بختم در درجه بر صفا
والا گسدم بقیمت دار
صبحی که درین چرخ سرایم
نشد دولت تازه روزگاری
آنکه بسکس شاه می نشستم
او شب سیمه شب چو عقل بیدار
می بود درین اقیته زین
ولما نزل ساره بند میشد
صدقه ششمه صبح می نمودم
هر که هسته ز ساغر معانی
سوی خاک ره گشتن اسان
این گنج گهر چو پرت اوند
در یافته فسرده گهران را
چون بچرخ شدند گوهر آباد
نشدست سحر عشق فن را

ای که بختم در درجه بر صفا
والا گسدم بقیمت دار
صبحی که درین چرخ سرایم
نشد دولت تازه روزگاری
آنکه بسکس شاه می نشستم
او شب سیمه شب چو عقل بیدار
می بود درین اقیته زین
ولما نزل ساره بند میشد
صدقه ششمه صبح می نمودم
هر که هسته ز ساغر معانی
سوی خاک ره گشتن اسان
این گنج گهر چو پرت اوند
در یافته فسرده گهران را
چون بچرخ شدند گوهر آباد
نشدست سحر عشق فن را

ای که بختم در درجه بر صفا
والا گسدم بقیمت دار
صبحی که درین چرخ سرایم
نشد دولت تازه روزگاری
آنکه بسکس شاه می نشستم
او شب سیمه شب چو عقل بیدار
می بود درین اقیته زین
ولما نزل ساره بند میشد
صدقه ششمه صبح می نمودم
هر که هسته ز ساغر معانی
سوی خاک ره گشتن اسان
این گنج گهر چو پرت اوند
در یافته فسرده گهران را
چون بچرخ شدند گوهر آباد
نشدست سحر عشق فن را

اکنون که فسانه در نور دی

از آن پیشتر که خفته

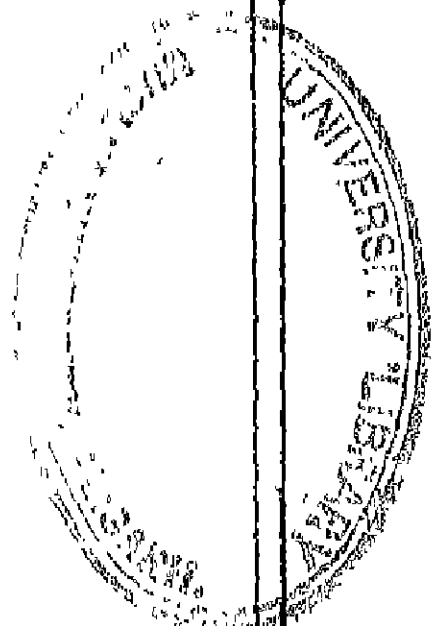
ای سوخته ضبط این نفس کن

بس کن از حدین عشق بس کن

خاتمه الطبع

بعد از محبت حضرت رب العزت جل جلاله و جلاله و جلاله
عسمه ذی القدر علی خیر خلقه و خیر خلقه و خیر خلقه
پوشیده مباد که درین ایام فرخندگی فرجامش نماند
مختوم بر اعمی مشنوی مدرت محتوی نادرین فارسی تعلیف
ملک الشعرا فیاضی فیاضی که از غایت شهرت حاجت
ضرورت توصیف ندارد بمطالع فیض منبع جناب علی القلی
معالی شمیم فیضی فیاضی فیاضی فیاضی فیاضی فیاضی
سله الوارث با واقع شهر کا پور باده اکتوبر ۱۳۳۳
پوشیده نظارت بخش نظر ایل نظر گردید بکمال کمال

نادرین فارسی



CALL NO. { ^ف ۸۹۱۵۵۱۴۵
ف ۲۲ ن ACC. NO. ۲۵۵۷

AUTHOR _____

TITLE _____ ^{نادرین قاری}

THE BOOK MUST BE	Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.